

ایالات متحده آمریکا

تایید شده برای انتشار در تاریخ 2003/09/510-510/09/2003 CIA-RDP96-00788R001700210016-5 :

وزارت دفاع ارتش || گروه عملیاتی ارتش ایالات متحده

فرماندهی اطلاعات و امنیت ارتش ایالات متحده فورت جورج گ. مید، مریلند 20755

موضوع: تجزیه و تحلیل و ارزیابی فرآیند گیتوی

خطاب به: فرمانده گروه عملیاتی ارتش ایالات متحده 9 ژوئن 1983 فورت مید، مریلند 20755

ترجمه توسط کانال یوتوب سایمان SAYMAWN

(لینک آنالیز و آموزش این مقاله در یوتوب سایمان)

2- شما از من خواستید تا ارزیابی‌ای از تجربه گیتوی از نظر مکانیک و کاربردی بودن آن ارائه دهم. همانطور که برای انجام این وظیفه قدم برداشتم، به زودی روشن شد که برای ارزیابی اعتبار و کاربردی بودن فرآیند، نیاز به تحقیق و تجزیه و تحلیل پشتیبانی کافی داشتم تا به طور کامل درک کنم چگونه و چرا این فرآیند کار می‌کند. صادقانه بگویم، سرور، این کار بسیار دشوار و پیچیده ای بود. در ابتدا، بر اساس گفتگوهایی با پزشکی که همراه با من در دوره گیتوی شرکت کرده بود، به مدل‌های بیومدیکال توسعه یافته توسط ایتزاک بنتوف مراجعه کردم تا اطلاعاتی در مورد جنبه‌های فیزیکی فرآیند به دست آورم. سپس لازم دانستم به منابع مختلفی برای کسب اطلاعات درباره مکانیک کوانتومی مراجعه کنم تا بتوانم طبیعت و عملکرد آگاهی انسانی را توصیف کنم. برای این کار باید مدلی علمی معتبر و به نسبت روشن از نحوه عملکرد آگاهی تحت تاثیر تکنیک هماهنگ‌سازی نیمکره‌های مغزی که توسط گیتوی به کار گرفته می‌شود، بسازم. پس از انجام این کار، گام بعدی شامل مراجعه به فیزیک نظری برای توضیح ماهیت بعد زمان-فضا و روش‌هایی بود که توسط آن آگاهی انسانی گسترده از آن فراتر می‌رود تا اهداف گیتوی را محقق سازد. در نهایت، دوباره لازم دیدم از فیزیک استفاده کنم تا پدیده حالت‌های خارج از بدن را به زبان علم فیزیک بیاورم تا لکه اتهامات اکولتی را از آن بزدایم و آن را در چارچوبی مناسب برای ارزیابی موضوعی قرار دهم.

2- من روایت را با ترسیم مختصری از عوامل بیومدیکال اساسی که بر تکنیک‌های مرتبط مانند هیپنوتیزم، بیوفیدبک و مراقبه فراطبیعی تاثیر می‌گذارند، آغاز کردم تا اهداف و شیوه عملکرد آن‌ها در ذهن خواننده با تجربه گیتوی به عنوان

مدلی از مکانیک‌های زیربنایی آن مقایسه شوند. علاوه بر این، آن مطالب مقدماتی در حمایت از نتایج مقاله مفید هستند. من نشان می‌دهم که گاهی این تکنیک‌های مرتبط ممکن است نقاط ورود مفیدی برای تسریع حرکت به سوی تجربه گیت‌وی باشند.

3- نیلز بور، فیزیکدان معروف، زمانی در پاسخ به شکایات پسرش درباره طبیعت

امفهوم برخی مفاهیم در فیزیک گفت: "تو فکر نمی‌کنی، تو فقط منطقی هستی." فیزیک آگاهی انسانی تغییر یافته با برخی تصوراتی روبرو است که به سادگی در زمینه تفکر خطی "مغز چپ" قابل درک یا تصویرسازی نیست. بنابراین، به اقتباس از روش بور، بخش‌هایی از این مقاله نه تنها به منطقی بلکه به یک لمس هنری نیز نیاز خواهند داشت.

"بینش شهودی مغز راست برای دستیابی به درکی کامل و راحت از مفاهیم درگیر. با این حال، پس از انجام این کار، اطمینان دارم که ساخت و کاربرد آن‌ها در برابر آزمون نقد عقلانی دوام خواهد آورد.

۴. به طور پارادوکسی، پس از تلاش‌های فراوان برای اجتناب از ارائه قضاوت‌ها بر اساس چهارچوب‌های اکتلیک یا دگماتیک، در نهایت لازم دیدم که حداقل به طور مختصر، به مسئله تأثیر تجربه گیت‌وی بر سیستم‌های باور رایج بازگردم. این کار را انجام دادم چون با وجود ضرورت اجتناب از ارزیابی در چارچوب چنین سیستم‌هایی، احساس کردم که پس از انجام تحلیل لازم است تأکید کنم که نتایج حاصله هیچ خشونت‌ی به جریان اصلی سیستم‌های باور شرقی یا غربی وارد نمی‌کند. مگر این نکته به وضوح تأسیس نشود، خطر رد کردن کل مفهوم تجربه گیت‌وی به دلیل باور اشتباه در تناقض بودن آن با همه چیز که آن‌ها درست و حقیقی می‌دانند وجود دارد.

۵. این مطالعه قطعاً به قصد آخرین کلام در این موضوع طراحی نشده است، اما امیدوارم که اعتبار ساختار اصلی آن و مفاهیم بنیادین که بر آن استوار است، آن را به راهنمای مفیدی برای سایر پرسنل USAINSCOM که نیاز به گذراندن آموزش گیت‌وی یا کار با مواد گیت‌وی دارند، تبدیل کند.

John F. McDonald

سرهنگ، اطلاعات نظامی

فرمانده، یگان O

مجوز انتشار ۱۰/۰۹/۲۰۰۳ : 5-100210016-00788R001 CIA-RDP96

Wayne M. McDonnell
WAYNE M. MCDONNELL
LTC, MI
Commander, Det 0

"تجربه گیتوی: هماهنگ‌سازی نیمکره‌های مغز در چشم‌انداز.

1-مقدمه. برای توصیف تکنیک مؤسسه مونرو برای دستیابی به حالات تغییر یافته آگاهی (تجربه گیتوی) که شامل هماهنگ‌سازی نیمکره‌های مغز یا "همی‌سینک" است، مؤثرترین روش برای شروع، ارائه مختصری از مکانیزم‌های اساسی است که عملکرد روش‌های مرتبط مانند هیپنوتیزم، مدیتیشن فراطبیعی و بیوفیدبک را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. راحت‌ترین راه برای توصیف گیتوی، شروع با توصیف کوتاهی از تکنیک‌های مرتبط است که برخی جنبه‌های مشترک با تجربه گیتوی دارند اما با این حال متفاوت هستند. به این ترتیب می‌توانیم از همان ابتدا چارچوب مرجعی را توسعه دهیم که مفاهیم مفیدی برای توضیح و درک گیتوی با مقایسه، همزمان با پیشروی فراهم آورد.

2-هیپنوتیزم. بر اساس نظریه‌های روانشناس رونالد استون و مدل‌های مهندسی بیوپزشکی ایتسحاک بنتوف، هیپنوتیزم اساساً تکنیکی است که امکان دسترسی مستقیم به قشر حسی-حرکتی و مراکز لذت و بخش‌های پایینی مغز (ناحیه احساسی) و مراکز لذت مرتبط در سمت راست مغز انسان را پس از قطع موفقیت‌آمیز عملکرد غربالگری محرک‌های نیمکره چپ فراهم می‌کند. نیمکره چپ مغز بخش خودآگاه، کلامی و استدلال خطی ذهن است. این بخش وظیفه غربال کردن محرک‌های ورودی را با دسته‌بندی، ارزیابی و اختصاص معنا پیش از اجازه عبور به نیمکره راست ذهن بر عهده دارد. نیمکره راست، که به عنوان بخش غیرانتقادی، جامع، غیرکلامی و الگومحور مغز عمل می‌کند، به نظر می‌رسد آنچه را که نیمکره چپ به آن منتقل می‌کند بدون سؤال قبول می‌کند. بنابراین، اگر بتوان نیمکره چپ را از طریق خستگی یا کاهش به حالت خواب‌آلودگی نیمه‌بیدار منحرف کرد، محرک‌های خارجی از جمله پیشنهادات هیپنوتیزمی بدون چالش به نیمکره راست منتقل می‌شوند جایی که مستقیماً پذیرفته و عمل می‌شوند. نتیجه ممکن است شامل واکنش عاطفی ناشی از ناحیه مغزی پایینی، پاسخ‌های حسی/حرکتی که نیاز به درگیری قشر دارند و غیره باشد. هر دو

قشر حسی و حرکتی ناحیه مغزی راست دارای توالی نقاطی به نام "هومونکولوس" هستند که با نقاطی در بدن مطابقت دارد (به نمایشگاه ۱، صفحه بعد مراجعه کنید). تحریک ناحیه مربوطه روی قشر باعث واکنش متوسط در بخش مرتبط بدن می‌شود. بنابراین، القای پیشنهادی که پای چپ بی‌حس است، اگر بدون چالش به نیمکره راست برسد و به ناحیه مناسب قشر حسی ارجاع داده شود، باعث تولید یک واکنش الکتریکی می‌شود که احساس بی‌حسی را ایجاد می‌کند. به همین ترتیب، پیشنهادی که فرد احساس کلی خوشبختی و رفاه را تجربه می‌کند، به مراکز لذت مناسب واقع در قسمت پایینی مغز یا در قشر نیمکره راست ارجاع داده می‌شود، و در نتیجه احساس پیشنهادی شادی ایجاد می‌شود. در نهایت، پیشنهادهایی مانند یکی که به فرد هیپنوتیزمی می‌گوید او تمرکز یا قدرت حافظه برتری دارد، در نیمکره راست با دسترسی به ظرفیت ذخیره‌سازی اطلاعات استفاده نشده که معمولاً به دلیل فرآیندهای انتخاب و کنترل نیمکره چپ در نظر گرفته می‌شود، پاسخ داده می‌شود. این جنبه در زمینه فرآیند گیت‌وی مهم می‌شود، زمانی که توجه به بررسی نحوه استفاده از هیپنوتیزم برای تسریع پیشرفت در مراحل اولیه تجربه گیت‌وی داده می‌شود.

3-مدیتیشن فراطبیعی. از سوی دیگر، مدیتیشن فراطبیعی به شکل کاملاً متفاوتی کار می‌کند. در این تکنیک، تمرکز شدید و طولانی مدت بر روند جذب انرژی از طریق نخاع نهایتاً به نظر می‌رسد منجر به ایجاد امواج ایستاده صوتی در بطن‌های مغزی می‌شود که سپس به ماده خاکستری در مغز سرایت می‌کند."

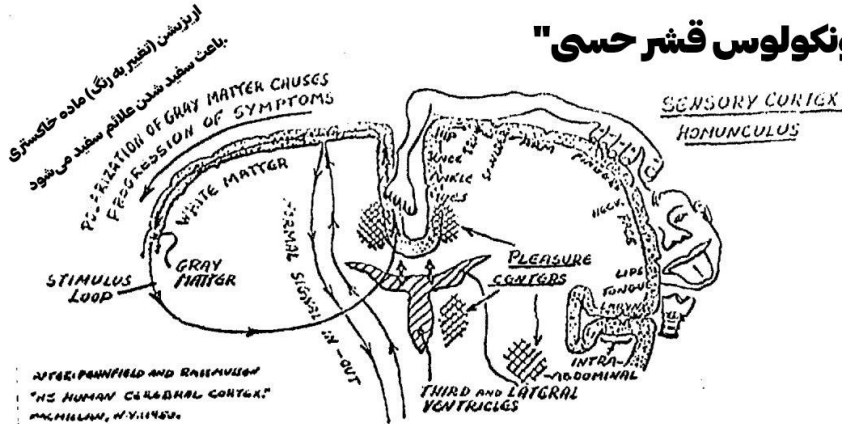


Figure A The Homunculus

"شکل الف: هومونکولوس"

"نمای جانی"

LATERAL VIEW

"قشر حسی" MOTOR CORTIX "قشر حرکتی"

"بطن سوم" THIRD VENTRICLE

"لوب پیشانی" FRONTAL LOBE

"بطن های جانبی" LATERAL VENTRICLES

"شکل ب: قشر حرکتی و حسی و بطن های سوم و جانبی"

Figure B The Motor and Sensory Cortex and the Third and Lateral Ventricles

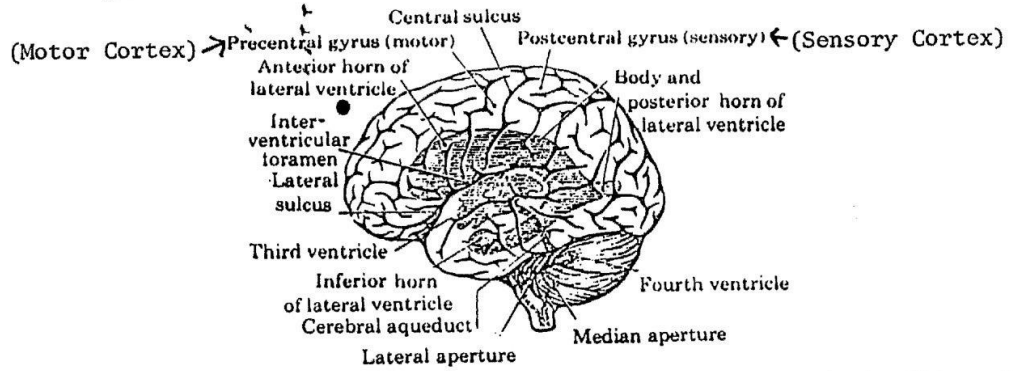


Figure C A view of the Third and Lateral Ventricles in context of Associated Brain Structure.

نمایی از بطن سوم و جانبی در زمینه ساختار مغز مرتبط C شکل.

قشر مغز در سمت راست مغز. بنابراین، طبق گفته‌های بتتوف، این امواج "در نهایت قشر را تحریک و 'قطبی' می‌کنند به گونه‌ای که تمایل به انتقال یک سیگنال در امتداد هومونکولوس داشته باشد، شروع شده از انگشتان پا و به بالا." مدل بیومدیكال بتتوف، همانطور که در کتابی از لی سانلا، دکترای پزشکی، با عنوان: کوندالینی-جنون یا فراروی، توضیح داده شده، می‌گوید که امواج صوتی ایستاده نتیجه تغییر ریتم صداهای قلب هستند که به دنبال تمرین طولانی مدت مدیتیشن به وجود می‌آیند و ارتعاشات همدلانه‌ای در دیواره‌های حفره‌های پر از مایع که بخش‌های سوم و جانبی بطن‌های مغز را تشکیل می‌دهند، ایجاد می‌کنند. علاوه بر این، طبق گفته‌های بتتوف: "حالات نشاطی که توسط افرادی که علائم کوندالینی آنها حلقه کامل را در نیمکره‌ها طی کرده‌اند، توصیف شده، می‌تواند به عنوان خود تحریکی مراکز لذت در مغز توسط گردش یک 'جریان' در امتداد قشر حسی توضیح داده شود." بتتوف همچنین اشاره می‌کند که "بیشتر علائم توصیف شده از سمت چپ بدن شروع می‌شوند به این معنی که عمدتاً توسعه‌ای است که در نیمکره راست اتفاق می‌افتد." اگرچه معمولاً دوره‌ای از مدیتیشن شامل تمرکز شدید و تمرین برای پنج سال یا بیشتر لازم است تا "کوندالینی را بالا ببرد"، بتتوف اظهار می‌دارد که قرار گرفتن در معرض ارتعاشات مکانیکی یا صوتی در محدوده 4-7 هرتز (چرخه‌ها در ثانیه) برای دوره‌های طولانی ممکن است همان اثر را حاصل کند. بتتوف به عنوان مثال اشاره می‌کند به "سوار شدن مکرر در یک اتومبیل که ترکیب تعلیق و صندلی آن آن دامنه ارتعاشات را تولید می‌کند، یا قرار گرفتن در معرض این فرکانس‌ها برای دوره‌های طولانی که برای مثال توسط یک کانال تهویه مطبوع ایجاد می‌شود." او همچنین توجه می‌دهد که: "اثر تجمعی این ارتعاشات ممکن است بتواند یک توالی فیزیو-کوندالینی خودبه‌خودی را در افراد حساس که سیستم عصبی بسیار حساسی دارند، فعال کند."

4. بیوفیدبک. سومین روش تغییر دهنده آگاهی که به طور مختصر توصیف می‌شود، بیوفیدبک است. بیوفیدبک تا حدودی منحصر به فرد است زیرا واقعاً از قدرتهای خود-شناختی نیمکره چپ برای دسترسی به چنین مناطقی از مغز راست مانند قشرهای پایینی مغزی، حرکتی و حسی و مراکز درد یا لذت استفاده می‌کند. به جای سرکوب نیمکره چپ همانطور که در هیپنوتیزم انجام می‌شود، یا عمدتاً دور زدن و نادیده گرفتن آن همانطور که در مدیتیشن فراطبیعی انجام می‌شود، بیوفیدبک نیمکره چپ را ابتدا به تصور نتیجه مطلوب و سپس به شناسایی احساسات مرتبط با تجربه دسترسی موفقیت‌آمیز نیمکره راست به مناطق خاص پایینی مغزی، قشر، درد یا لذت یا سایر مناطق به شیوه‌ای که برای تولید نتیجه مطلوب لازم است، آموزش می‌دهد. ابزارهای خود نظارتی ویژه‌ای مانند دماسنج دیجیتال برای اطلاع دادن به نیمکره چپ هنگامی که در دسترسی به منطقه مناسب نیمکره راست موفق می‌شود، استفاده می‌شوند. پس از انجام این کار، نیمکره چپ می‌تواند بارها نیمکره راست را دستور دهد تا مسیرهای درگیر را دوباره برقرار کند تا به این ترتیب، همان معیارهای خارجی، موضوعی موفقیت را تولید کند. به این شیوه، مسیرها تقویت و تأکید می‌شوند تا جایی که آگاهی نیمکره چپ قادر به دسترسی به مناطق مناسب در نیمکره راست با استفاده از یک حالت تقاضای آگاهانه می‌شود. به عنوان مثال، اگر موضوع بخواهد گردش خون در پای چپ را برای تسریع در بهبود افزایش دهد، ممکن است با نیمکره چپ خود بر روی دستیابی به آن نتیجه تمرکز کند، در حالی که به دقت یک دماسنج دیجیتال متصل به پای چپ را کنترل می‌کند. وقتی تلاش متمرکز شروع به دستیابی به موفقیت می‌کند، دماسنج دیجیتال افزایش دما در پای چپ را ثبت خواهد کرد. در آن نقطه، موضوع می‌تواند به طور ذهنی (نیمکره چپ) احساسات تجربه شده را با نتیجه حاصله مرتبط کند و می‌تواند شروع به تأکید، از طریق یادآوری حافظه، بر همان فرآیند برای تقویت آن از طریق تأیید و تکرار کند. به این ترتیب، درد می‌تواند مسدود شود، بهبود می‌تواند تقویت شود، تومورهای بدخیم به نظر می‌رسد مهار و در نهایت نابود شوند، مراکز لذت بدن می‌توانند تحریک شوند، و انواع خاصی از نتایج فیزیولوژیک ممکن است به دست آید.

علاوه بر این، بیوفیدبک ممکن است برای دستیابی به حالت‌های عمیق مدیتیشن به ویژه برای تازه‌کاران به شدت تسریع شود.

افرادی که تجربه‌ای در تکنیک‌های مدیتیشن ندارند و پیشرفت‌شان در این روش با تجسم مؤثر و تأیید خارجی و عینی بهبود می‌یابد. نمایش الگوی موج مغزی فرد روی یک لوله پرتو کاتدی، روشی است که به اثبات رسیده در آزمایشگاه است و به افراد کمک می‌کند تا به سرعت خود را در حالات آرامش عمیق قرار دهند که با سکوت و تمرکز فکری یکپارچهای همراه است که با مدیتیشن پیشرفته مرتبط است.

5. گیتوی و همی-سینک. حال که به اجمال مکانیزم‌های اصلی تکنیک‌های تغییر یا گسترش آگاهی را که برخی از اهداف و/یا روش‌های مورد استفاده در تجربه گیتوی را دارند، پروفایل کردیم، می‌توانیم به تمرکز بر روی آنچه که این تکنیک واقعاً شامل می‌شود بپردازیم. تجربه گیتوی یک سیستم آموزشی طراحی شده برای افزایش قدرت، تمرکز و هماهنگی دامنه و فرکانس خروجی موج مغزی بین نیمکره‌های چپ و راست است تا آگاهی را تغییر دهد، آن را از حیطه فیزیکی به بیرون منتقل کند تا در نهایت حتی از محدودیت‌های زمان و فضا نیز فرار کند. شرکت‌کننده سپس به سطوح مختلف دانش شهودی که جهان ارائه می‌دهد دسترسی پیدا می‌کند. آنچه که تجربه گیتوی را از اشکال مدیتیشن متمایز می‌کند، استفاده از تکنیک همی-سینک است که در یک مونوگراف توسط مری موسسه مونرو، ملیسا جگر، به عنوان "حالتی از آگاهی تعریف شده زمانی که الگوهای EEG هر دو نیمکره به طور همزمان در دامنه و فرکانس برابر هستند." می‌باشد. اگرچه همی-سینک به نظر می‌رسد که نسبتاً نادر است و فقط مدت کوتاهی دوام دارد "تکنیک‌های صوتی توسعه یافته توسط باب مونرو می‌توانند همی-سینک را با نوارهای اصلی FOCUS 3 موسسه تحریک و حفظ کنند... او همچنین توجه دارد که: "مطالعات انجام شده توسط المر و آلیس گرین در بنیاد مینیجر نشان داده‌اند که یک موضوع با 20 سال آموزش در مدیتیشن زن می‌تواند به طور مداوم همی-سینک را به دست آورد و آن را بیش از 15 دقیقه حفظ کند." دکتر استوارت توملو، یک روانپزشک و یک "در مطالعات ما از تأثیر سیستم نوار مونرو بر موج‌های مغزی، ما دریافته‌ایم که نوارها تمرکز انرژی مغزی را تشویق می‌کنند (می‌توان آن را مانند یک لامپ، به وات اندازه‌گیری کرد) به یک 'نوار فرکانس' باریک‌تر و باریک‌تر. این تمرکز انرژی شبیه به مفهوم یوگای یک نقطه‌ای است که ما می‌توانیم آن را به اصطلاحات غربی به عنوان تک‌ذهنی ترجمه کنیم." دکتر توملو ادامه می‌دهد که همانطور که فرد وارد نوارهای فراتر از FOCUS 3 می‌شود، ... یک افزایش تدریجی در اندازه موج مغزی وجود دارد که معیاری از انرژی یا قدرت مغز است.

6. چراغ در مقابل لیزر: ملیسا جگر (اسمشه) از یک استعاره برای کمک به روشن کردن فرآیند استفاده می‌کند که در استفاده از همی-سینک در تجربه گیتوی دخیل است. او بیان می‌کند که ذهن انسان در حالت طبیعی خود می‌تواند به یک چراغ معمولی تشبیه شود که انرژی را به صورت گرما و نور هدر می‌دهد اما به شیوه‌ای آشفته و ناهماهنگ که انرژی خود را روی یک منطقه وسیع از عمق نسبتاً محدود پخش می‌کند. از طرف دیگر، ذهن انسان تحت انضباط همی-سینک پس از شیوه یک پرتو لیزر عمل می‌کند که یک جریان منضبط نور تولید می‌کند. جریان انرژی با هماهنگی کامل فرکانس و دامنه پروژه شده به گونه‌ای که سطح مقطع یک پرتو لیزر حاوی میلیاردها برابر انرژی متمرکز شده در یک سطح مقطع مشابه روی خورشید است. گیتوی فرض می‌کند که پس از هماهنگی فرکانس و دامنه مغز انسان، امکان شروع شتاب دادن به هر دو وجود دارد به طوری که ذهن انسان به زودی در سطوح لرزشی بالاتری در جهان هماهنگ می‌شود. ذهن، هنگام عمل در این سطوح فرآینده نادر، فرض می‌شود که قادر به پردازش اطلاعات دریافتی از طریق همان ماتریس اساسی باشد که از آن برای درک معنایی در یک زمینه شناختی از ورودی حسی فیزیکی معمولی استفاده می‌کند. چنین

معنایی معمولاً به صورت نمادهای بصری درک می‌شود اما ممکن است همچنین به صورت انفجارهای شگفت‌انگیز از شهود کل‌نگر یا حتی به صورت مکانیزم‌هایی که در سناریوهای درگیر با ادراک بصری و شنیداری مطرح می‌شوند، روشی که ذهن تابع هوشیاری را به کار می‌گیرد، در ادامه این مقاله با جزئیات بیشتری مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۷. واکنش پیروی از فرکانس. برای دستیابی به هماهنگی نیمکره‌های مغز، تکنیک همی-سینک از پدیده‌ای به نام واکنش پیروی از فرکانس (FFR) بهره می‌برد که به این معناست که اگر فردی صدایی را با فرکانسی بشنود که یکی از فرکانس‌های مرتبط با عملکرد مغز انسان را تقلید کند، مغز سعی خواهد کرد الگوی فرکانس مشابهی را با تنظیم خروجی امواج مغزی خود ایجاد کند. بنابراین، اگر فرد در حالت بیداری کامل باشد اما فرکانس‌های صوتی را بشنود که به خروجی امواج مغزی در سطح تتا نزدیک باشند، مغز فرد تلاش خواهد کرد الگوی امواج مغزی خود را از بتا معمولی به سطح تتا تغییر دهد. از آنجایی که سطح تتا با خواب مرتبط است، فرد مورد نظر ممکن است از حالت بیداری کامل به حالت خواب برود (به شرطی که آگاهانه مقاومت نکند) زیرا مغز تلاش می‌کند تا فرکانس امواج خود را با فرکانسی که فرد می‌شنود، هماهنگ کند. از آنجایی که این فرکانس‌های مغزی خارج از طیف صداهایی هستند که می‌توانند به صورت خالص توسط گوش انسان شنیده شوند، «همی-سینک باید آن‌ها را بر اساس پدیده‌ای دیگر به نام توانایی مغز در درک فرکانس‌های "ضربه‌ای" تولید کند. اگر مغز انسان در گوش چپ با فرکانسی مواجه شود که ۱۰ هرتز پایین‌تر از فرکانس قابل شنیدن دیگری در گوش راست باشد، به جای شنیدن یکی از دو فرکانس قابل شنیدن، مغز ترجیح می‌دهد تفاوت بین آن‌ها، فرکانس "ضربه‌ای" را "بشنود". بنابراین، با استفاده از پدیده FFR و تکنیک فرکانس‌های "ضربه‌ای"، سیستم گیتوی از همی-سینک و سایر تکنیک‌های صوتی که از پدیده FFR استفاده می‌کنند بهره می‌برد تا مجموعه‌ای از فرکانس‌ها را که در سطح زیرآستانه‌ای و تقریباً قابل شنیدن پخش می‌شوند، معرفی کند. هدف، آرام کردن نیمکره چپ مغز، قرار دادن بدن فیزیکی در حالت خواب مجازی و هماهنگ کردن نیمکره‌های چپ و راست تحت شرایطی است که برای تولید دامنه و فرکانس بالاتر از خروجی امواج مغزی طراحی شده‌اند. شاید پیشنهادات زیرآستانه‌ای توسط باب مونرو همراه با فرکانس‌های مختلف مغزی که گاهی اوقات با سایر صداها مانند صدای دریا برای مخفی کردن فرکانس‌های صوتی در صورت لزوم همراه می‌شوند، ارائه شوند.

شنیدنی و تلاش برای فراهم کردن ابزارهایی برای فرد است تا بتواند بر اساس اراده خودش، با استفاده مکرر از نواره

ا، هوشیاری خود را تغییر دهد تا از طریق روش‌های شهودی، به دسته‌های جدیدی از اطلاعات که برای هوشیاری عادی قابل دسترسی نیستند، دسترسی پیدا کند.

۸. نقش رزونانس. با این حال، هماهنگی مغز از طریق همزمانی با فرکانس‌های "ضربه‌ای" که از طریق هدفون‌های استریو معرفی می‌شوند، تنها بخشی از دلیل اینکه سیستم گیتوی چگونه کار می‌کند است. طراحی آن همچنین برای دستیابی به آرامش فیزیکی که مشخصه حالت‌های مدیتیشن عمیق فراطبیعی است که باعث تغییر کامل الگوی رزونانس اساسی مرتبط با فرکانس‌های صوتی تولید شده توسط بدن انسان می‌شود. یوگا، ذن یا مدیتیشن فراطبیعی، اگر به اندازه کافی تمرین شود، تغییری در فرکانس صوتی که قلب انسان در سراسر بدن با آن هماهنگ می‌شود، ایجاد خواهد

کرد. بر اساس بتتوف، این تغییر در رزونانس نتیجه حذف آنچه جامعه پزشکی "بازتاب دوشاخگی" می‌نامد است، به طوری که صدای ضربان قلب می‌تواند به صورت همزمان در سیستم گردش خون به بالا و پایین حرکت کند و حدود هفت بار در ثانیه به صورت هماهنگ رزونانس داشته باشد. بتتوف نقش بازتاب دوشاخگی را به این ترتیب توصیف می‌کند: "وقتی بطن چپ قلب خون را تخلیه می‌کند، آنورت به دلیل انعطاف‌پذیری، بلافاصله پس از دریچه متورم می‌شود و باعث می‌شود یک پالس فشار در طول آنورت به پایین حرکت کند. وقتی پالس فشار به دوشاخگی در ناحیه تحتانی شکم (که جایی است که آنورت به دو شاخه برای ورود به پاها تقسیم می‌شود) می‌رسد، بخشی از فشار...

۹. تحریک مغز. مدل بیومدیكال بتتوف نشان می‌دهد که این رزونانس از اهمیت زیادی برخوردار است چرا که به طور مستقیم به مغز منتقل شده و بر آن تأثیر می‌گذارد. ارتعاش حاصله دریافت شده و از طریق بطن سوم و چپ مغز که بالای ساقه مغز قرار دارد، به خود مغز منتقل می‌شود. سپس یک پالس الکترومغناطیسی تولید می‌شود که باعث تحریک مغز می‌شود تا دامنه و فرکانس خروجی امواج مغزی را افزایش دهد، همانطور که دکتر توملو در تحقیقات خود در مورد اثرات نوارهای همی-سینک مشاهده کرد. همچنین، مغز در یک غشاء محکم به نام دورا قرار دارد که به نوبه خود توسط یک لایه نازک مایع که بین آن و جمجمه قرار دارد، محافظت می‌شود. هنگامی که رزونانس هماهنگ تولید شده توسط قلب انسان در حالت آرامش عمیق به لایه مایع اطراف مغز می‌رسد، الگوی ریتمیکی ایجاد می‌کند که در آن مغز به صورت مداوم به بالا و پایین حرکت می‌کند، حدوداً ۵.۰۵ تا ۱۰.۰۱ میلی‌متر. خصوصیت خودتقویتی رفتار رزونانسی باعث می‌شود که بدن قادر باشد این حرکت را با وجود سطح کم انرژی درگیر، حفظ کند. به این ترتیب، کل بدن، بر اساس میکروحرکت خود، به عنوان یک سیستم ارتعاشی هماهنگ عمل می‌کند که انرژی را در محدوده بین ۶.۸ تا ۷.۵ هرتز به حفره یونوسفری زمین منتقل می‌کند، که خود آن در حدود ۷.۵-۷ هرتز رزونانس دارد. بتتوف در مورد این فرایند می‌گوید:

"این در طول موج بسیار طولانی حدود ۴,۰۰۰ کیلومتر، یا تقریباً محیط کره زمین اتفاق می‌افتد. به عبارت دیگر، سیگنال حرکت بدن ما در حدود یک هفتم ثانیه از طریق میدان الکترواستاتیک که ما در آن قرار داریم، در سراسر جهان سفر خواهد کرد. چنین طول موج طولانی مانعی نمی‌شناسد و قدرت آن در فواصل طولانی چندان کاهش نمی‌یابد. طبیعتاً از طریق هر چیزی عبور خواهد کرد: فلز، بتن، آب و میدان‌های تشکیل‌دهنده بدن ما. این رسانه ایده‌آل برای انتقال یک سیگنال تله‌پاتی است."

بنابراین، فرایند گیتوی به گونه‌ای طراحی شده است تا به سرعت حالتی از آرامش عمیق در سیستم عصبی ایجاد کرده و فشار خون را به میزان قابل توجهی کاهش دهد تا سیستم گردش خون، اسکلت و تمام سیستم‌های ارگان فیزیکی دیگر شروع به ارتعاش هماهنگ در حدود ۷.۵-۷ چرخه در ثانیه کنند. رزونانس حاصله یک موج صوتی منظم و تکراری ایجاد می‌کند که با میدان الکترواستاتیک زمین هم‌نوایی دارد.

۱۰. تطبیق انرژی. همزمان با اینکه بدن به یک نوسان‌ساز هماهنگ تبدیل می‌شود که با محیط الکترواستاتیک اطراف به هارمونی می

رسد، تمرینات خاصی که در نوارهای گیتوی گنجانده شده‌اند، شرکت‌کننده را تشویق می‌کنند تا میدان انرژی اطراف بدن خود را افزایش دهند، احتمالاً با استفاده از انرژی میدان زمین که بدن اکنون به دلیل توانایی خود برای رزونانس با آن، تطبیق می‌کند. این باعث می‌شود میدان انرژی بدن با محیط اطراف خود همگن شود و حرکت مرکز آگاهی را به سمت محیط اطراف ترویج می‌کند، تا حدی به دلیل این واقعیت که دو محیط الکترومغناطیسی اکنون یک پیوستگی انرژی تکی هستند. به این ترتیب، همان فرایندی که مغز را به تمرکز می‌رساند،

انسجام در سطوح بالاتر و مداوم فرکانس و دامنه به گونه‌ای که فرکانس‌های مشابه در جهان برای جمع‌آوری داده‌ها هماهنگ شوند، همچنین به بهبود سطح انرژی بدن به اندازه‌ای که به فرد اجازه دهد تجربه‌ی حرکت خارج از بدن را داشته باشد وقتی آماده است (در این مورد بعداً بیشتر صحبت خواهد شد). علاوه بر این، با هماهنگی با کره‌ی الکترومغناطیسی زمین، بدن انسان یک موج حامل قدرتمند و شگفت‌انگیز ایجاد می‌کند که به ذهن در فعالیت ارتباطی با ذهن‌های دیگر انسان‌هایی که به طور مشابه تنظیم شده‌اند کمک می‌کند.

۱۱. آگاهی و انرژی. قبل از اینکه توضیحات ما بیشتر پیش رود، ضروری است که مکانیزمی را که ذهن انسان از طریق آن عملکردی را که به عنوان آگاهی شناخته می‌شود انجام می‌دهد، تعریف کنیم و نحوه‌ی عملکرد آن آگاهی برای استنباط معنا از محرک‌هایی که دریافت می‌کند را توصیف کنیم. برای این کار، ابتدا باید به ماهیت اساسی جهان مادی که در آن وجود فیزیکی داریم پردازیم تا بتوانیم مواد خامی که آگاهی ما باید با آن کار کند را به درستی درک کنیم. نکته‌ی اولی که باید مطرح شود این است که دو اصطلاح، ماده و انرژی، اگر به عنوان دو حالت کاملاً متفاوت از وجود در جهان فیزیکی که ما می‌شناسیم در نظر گرفته شوند، گمراه‌کننده هستند. در واقع، اگر اصطلاح ماده به معنای ماده‌ی جامد در مقابل انرژی که به معنای نوعی نیرو فهمیده شود، استفاده از اولی کاملاً گمراه‌کننده است. علم اکنون می‌داند که هم الکترون‌هایی که در میدان انرژی اطراف هسته‌ی اتم می‌چرخند و هم خود هسته از چیزی جز شبکه‌های انرژی نوسانی ساخته شده‌اند. ماده‌ی جامد، در معنای دقیق اصطلاح، ساده‌تر وجود ندارد. بلکه ساختار اتمی از شبکه‌های انرژی نوسانی تشکیل شده است که توسط شبکه‌های انرژی نوسانی دیگری که با سرعت‌های فوق‌العاده بالا می‌چرخند، احاطه شده‌اند. در کتاب خود، *Stalking the Wild Pendulum*، ایتزاک بتتوف اعداد زیر را ارائه می‌دهد. شبکه‌ی انرژی که هسته‌ی اتم را تشکیل می‌دهد، با تقریباً ۱۰۲۲ هرتز (به این معنی که ۱۰ دنباله‌ی ۲۲ صفر) نوسان می‌کند. در دمای ۷۰ درجه فارنهایت، یک اتم با نرخ ۱۰۱۵ هرتز نوسان می‌کند. یک مولکول کامل، که از تعدادی اتم‌ها متصل به یکدیگر در یک م

یدان انرژی واحد تشکیل شده‌اند، در محدوده‌ی ۱۰۹ هرتز نوسان می‌کند. یک سلول زنده‌ی انسانی تقریباً با ۱۰۳ هرتز نوسان می‌کند. نکته‌ای که باید مطرح شود این است که کل انسان، مغز، آگاهی و همه‌چیز، مانند جهانی که او را احاطه کرده، چیزی جز یک سیستم فوق‌العاده پیچیده از میدان‌های انرژی نیست. به اصطلاح حالت‌های ماده، در واقع

تفاوت‌هایی در حالت انرژی هستند و آگاهی انسان عملکرد تعامل انرژی در دو حالت مخالف (حرکت در مقابل استراحت) است که در پاراگراف بعدی توصیف شده است.

۱۲. هولوگرام‌ها. انرژی با پخش یا گسترش در فرکانس‌های خاص در یک حالت سه بعدی معنا را در جهان ایجاد، ذخیره و بازیابی می‌کند که الگویی زنده به نام هولوگرام ایجاد می‌کند. مفهوم هولوگرام را می‌توان به راحتی با استفاده از مثالی که بتتوف ارائه می‌دهد درک کرد، جایی که او از خواننده می‌خواهد تصور کند که یک کاسه پر از آب در آن سه سنگریزه انداخته می‌شود. امواج ایجاد شده توسط ورود همزمان سه سنگریزه به سمت لبه‌ی کاسه پخش می‌شوند، بتتوف علاوه بر این از خواننده می‌خواهد تصور کند که سطح آب ناگهان به سرعت منجمد می‌شود به طوری که الگوی امواج به طور ناگهانی حفظ می‌شود. یخ برداشته می‌شود در حالی که سه سنگریزه همچنان در کف کاسه قرار دارند. سپس یخ در معرض یک منبع نور قوی و هماهنگ، مانند لیزر، قرار می‌گیرد. نتیجه یک مدل سه بعدی یا نمایش موقعیت سه سنگریزه معلق در هوا خواهد بود. هولوگرام‌ها قادر به رمزگذاری جزئیات به حدی هستند که به عنوان مثال، ممکن است تصویر هولوگرافیک یک لیوان آب باتلاقی گرفته شود و تحت بزرگنمایی مشاهده شود تا موجودات کوچکی که با چشم غیرمسلح هنگام بررسی خود لیوان آب قابل مشاهده نیستند، دیده شوند. کل مفهوم هولوگرافی، با وجود پیامدهای علمی آن، تنها از زمانی که اصول ریاضی زیربنایی آن توسط دنیس گابور در سال ۱۹۴۷ کار شد (او بعداً برای کار خود جایزه نوبل دریافت کرد) به فیزیکدانان شناخته شده است.

"نمایش آزمایشگاهی کار گابور تنها سال‌ها بعد از اختراع لیزر انجام شد. همانطور که زیست‌شناس لیال واتسون توضیح می‌دهد:

13. «خالص‌ترین نوع نور موجود برای ما، نوری است که توسط لیزر تولید می‌شود، که پرتویی را می‌فرستد که تمام موج‌های آن دارای یک فرکانس هستند، مانند آنچه توسط یک سنگریزه ایده‌آل در یک برکه کامل ایجاد می‌شود. وقتی دو پرتو لیزر به هم می‌رسند، الگوی تداخلی از نور و تیرگی موج‌ها ایجاد می‌کنند که می‌توان آن را روی یک صفحه عکاسی ثبت کرد. و اگر یکی از پرتوها، به جای اینکه مستقیماً از لیزر بیاید، ابتدا از یک شیء مانند صورت انسان منعکس شود، الگوی ثبت شده بسیار پیچیده خواهد بود، اما همچنان قابل ثبت است. نتیجه یک هولوگرام از صورت خواهد بود.»

قسمت کدگذاری می‌کند کل را. از اهمیت بیشتر این واقعیت است که حتی اگر هولوگرام یخزده الگوی موج‌ها را روی زمین بیندازیم و آن را به چندین قطعه بشکنیم، هر قطعه جداگانه به تنهایی تصویر هولوگرافیک کامل را بازسازی خواهد کرد. هرچه قطعه کوچک‌تر باشد، پروژکشن هولوگرافیک حاصل تارتر و پر از اعوجاج خواهد بود، اما واقعیت این است که به هر حال یک پروژکشن کامل ایجاد خواهد شد. کلید ساخت هر هولوگرام این است که انرژی در حال حرکت باید با انرژی در حالت استراحت (عدم حرکت) تعامل داشته باشد. در مثال فوق، سنگریزه‌ها نماینده انرژی در حال حرکت هستند در حالی که آب (پیش از به هم خوردن توسط سنگریزه‌ها) نماینده انرژی در حالت استراحت است. برای فعال کردن یا در واقع «درک» معنای یک هولوگراف، انرژی (در این مورد، منبع نور هماهنگ مانند پرتو لیزر) باید از الگوی تداخلی ایجاد شده توسط تعامل بین انرژی در حال حرکت و انرژی در حالت استراحت عبور کند. در مثال ساده‌ای که توسط بتتوف داده شده، این نیاز با نگه داشتن الگوی تداخلی یخزده در مقابل نور هماهنگ برآورده شد تا تصویر

سه‌بعدی هولوگرافیک («معنای» آن) را در فضا پروژکت کند. همانطور که مریلین فرگوسن، سردبیر بولتن مغز/ذهن به ما می‌گوید:

14. «ویژگی دیگر یک هولوگرام کارآمدی آن است. اطلاعات می‌تواند در فضای کوچک ذخیره شود. الگوی هولوگرافیک [عکس] در همه جا روی صفحه ذخیره می‌شود.»

ماتریس آگاهی. جهان از میدان‌های انرژی در تعامل، برخی در حالت استراحت و برخی در حرکت، تشکیل شده است. این خود به خود یک هولوگرام عظیم با پیچیدگی باورنکردنی است. بر اساس نظریه‌های کارل پریبرام، یک عصب‌شناس در دانشگاه استنفورد و دی

وید بوهم، یک فیزیکدان در دانشگاه لندن، ذهن انسان نیز یک هولوگرام است که خود را با هولوگرام جهانی تطبیق می‌دهد از طریق تبادل انرژی و در نتیجه معنا را استنباط می‌کند و حالتی را که ما آگاهی می‌نامیم، به دست می‌آورد. در مورد حالت‌های گسترش یافته یا تغییر یافته آگاهی مانند استفاده از Gateway، فرآیند به این شکل عمل می‌کند. همانطور که انرژی از طریق جنبه‌های مختلف هولوگرام جهانی عبور می‌کند و توسط میدان‌های الکترواستاتیک که ذهن انسانی را تشکیل می‌دهند، درک می‌شود، تصاویر هولوگرافیک منتقل شده روی آن میدان‌های الکترواستاتیک ذهن پروژکت می‌شوند و در حدی که میدان الکترواستاتیک با فرکانس و دامنه‌ای که می‌تواند با الگوی موج حامل انرژی هماهنگ شود و در نتیجه آن را «خواند»، درک یا فهمیده می‌شوند. تغییرات در فرکانس و دامنه میدان الکترواستاتیک که ذهن انسانی را تشکیل می‌دهد، ترکیب و در نتیجه ماهیت ماتریس انرژی هولوگرافیکی را که ذهن برای دریافت مستقیم معنا از انتقال هولوگرافیک جهان پروژکت می‌کند، تعیین می‌کند. سپس، برای درک آنچه تصویر هولوگرافیک به آن «می‌گوید»، ذهن شروع به مقایسه تصویر دریافتی با خودش می‌کند. به طور خاص، این کار را با مقایسه تصویر دریافتی با بخشی از هولوگرام خود که حافظه را تشکیل می‌دهد، انجام می‌دهد. با ثبت تفاوت‌ها در

در شکل هندسی و در فرکانس انرژی، آگاهی ادراک می‌کند (نگاه کنید به نمایشگاه 2، صفحه بعد). همانطور که روانشناس کیث فلویید بیان می‌کند:

"برخلاف آنچه همه می‌دانند، ممکن است مغز آگاهی را تولید نکند - بلکه، آگاهی است که ظاهر مغز را ایجاد می‌کند..."

۱۵. مغز در فاز: فرایند آگاهی به راحتی قابل تصور است اگر ما ورودی هولوگرافیک را با یک سیستم شبکه سه بعدی تصور کنیم که بر روی آن قرار گرفته است به گونه‌ای که تمام الگوهای انرژی موجود درون آن را می‌توان با استفاده از هندسه سه بعدی و ریاضیات برای تبدیل داده‌ها به فرم دو بعدی توصیف کرد. بتتوف می‌گوید که دانشمندان مشکوک هستند که ذهن انسان با یک سیستم دودویی ساده "برو/نرو" کار می‌کند، همانطور که تمام کامپیوترهای دیجیتال انجام می‌دهند. بنابراین، هنگامی که آن یک ماتریس سه بعدی را بر روی اطلاعات هولوگرافیک که می‌خواهد تفسیر کند قرار می‌دهد و این اطلاعات را به شکل ریاضی به فرم دو بعدی تبدیل می‌کند، می‌تواند به طور کامل آن را با استفاده از سیستم باینری اصلی خود پردازش کند، همانطور که هر کامپیوتر ساخته شده توسط دست انسان می‌تواند حجم‌هایی از

داده‌ها را پردازش کند و مقایسه‌های مختلفی بین داده‌ها و اطلاعات ذخیره شده در حافظه دیجیتال خود انجام دهد. ذهن ما به همین شیوه کار می‌کند، تنها از طریق مقایسه ادراک می‌کند. بتتوف این پیشنهاد را اینگونه بیان می‌کند: "کل واقعیت ما با انجام چنین مقایسه‌هایی ساخته می‌شود... هرگاه ما چیزی را درک می‌کنیم، تنها تفاوت‌ها را ادراک می‌کنیم." در حالت‌های گسترش یافته آگاهی، نیمکره راست مغز انسان در حالت کل‌نگر، غیرخطی و غیرکلامی خود به عنوان ماتریس اولیه یا گیرنده برای این ورودی هولوگرافیک عمل می‌کند در حالی که با عملکرد هماهنگ یا هم‌فاز با مغز راست، نیمکره چپ با روش عملکرد دودویی و مانند کامپیوتر خود به عنوان ماتریس ثانویه برای غربالگری بیشتر داده‌ها از طریق مقایسه عمل می‌کند و آن‌ها را به شکل دو بعدی مجزا تبدیل می‌کند.

۱۶. ارزیابی. به اندازه‌ای که گیت‌وی در به وجود آوردن یک تصفیه در ماتریس انرژی ذهن موفق می‌شود، در گسترش یا تغییر آگاهی انسانی موفق می‌شود به گونه‌ای که بدون نیاز به مداخله حواس فیزیکی بتواند درک کند به گونه‌ای که هرچه بیشتر از هولوگرام جهانی (که البته از طریق ادراک حسی قابل دسترسی نیست) در نهایت قابل درک و

فهم باشد. مریلین فرگوسن نوشته است که نظریه‌های پریبرام و بوهم "به نظر می‌رسد که تمام تجربیات فراطبیعی، رویدادهای ماوراءالطبیعه و حتی عجایب ادراکی 'عادی' را توجیه می‌کنند..." او در مورد پریبرام ادامه می‌دهد:

۱۷. "در حال حاضر او یک مدل شگفت‌انگیز و جامع را پیشنهاد می‌کند که هیجان زیادی را در میان کسانی که توسط رازهای آگاهی انسانی جذب شده‌اند، ایجاد کرده است. مدل 'هولوگرافیک' او تحقیقات مغزی را به فیزیک نظری متصل می‌کند؛ این مدل برای ادراک عادی حساب می‌کند و همزمان تجربیات فراطبیعی و ماوراءالطبیعه را از ابرطبیعی خارج می‌کند با توضیح آن‌ها به عنوان بخشی از طبیعت.

مانند برخی کشفیات عجیب فیزیک کوانتومی، جهت‌گیری رادیکال این نظریه ناگهان معنای پارادوکس‌های گفته شده توسط عارفان در طول تاریخ را معقول می‌کند."

خودآگاهی. برای تکمیل خلاصه ما از فرایندی که ذهن از طریق آن آگاهی را به دست می‌آورد و تمرین می‌کند، ما همچنین باید مکانیسمی را توصیف کنیم که برای جنبه تفکر انسانی که آن را از آگاهی گیاهان یا حیوانات متمایز می‌کند، یعنی خودآگاهی. انسان‌ها نه تنها می‌دانند، بلکه می‌دانند که می‌دانند. آن‌ها قادر به نظارت بر فرایند تفکر خود هستند و آگاهی از آن را حفظ می‌کنند. علاوه بر این، آن‌ها می‌توانند یک مقایسه را انجام دهند

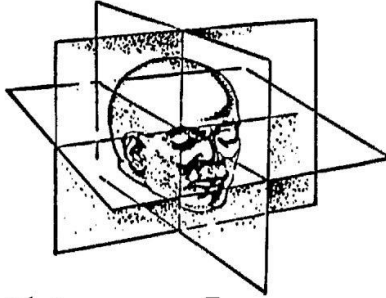
توری انرژی یا ضمیر

CONSCIOUSNESS ENERGY GRID

Left Hemisphere Consciousness Grid

Acts like the Mind's
computer software to
reduce input from right
hemisphere to verbal
symbols and concepts.

شبکه ضمیر نیمکره چپ
همچون نرم افزار کامپیوتر ذهن عمل می کند
تا ورودی از نیمکره راست را به نمادها و
مفاهیم کلامی کاهش دهد.



Right Hemisphere Consciousness Grid

Reduces three dimensional
holographic image to two
dimensional go/no go fo:

شبکه ضمیر نیمکره راست
تصویر هولوگرافیک سه بعدی را به تصویر
دو بعدی تقلیل می دهد برای تصمیم گیری بله / خیر

1. ارزیابی، ارزیابی عملکرد فرایندهای فکری آنها در برابر استانداردهای "موضوعی" مختلفی که پذیرفته‌اند. هوشیاری انسانی می‌تواند این کار را انجام دهد زیرا قابلیت تکثیر جنبه‌هایی از هولوگرام خود، پروژه کردن آنها به بیرون، "ادراک" آن پروژکشن، قرار دادن آن در مقایسه با جنبه حافظه (که استانداردهای ارزیابی اندازه‌گیری در آن ذخیره می‌شوند) هولوگرام خود، و اندازه‌گیری یا "حس" تفاوت‌ها با استفاده از هندسه سه بعدی و سپس پالس دودویی "برو/ترو" برای ایجاد شناخت کلامی در مورد خود.

2. بعد زمان-فضا.

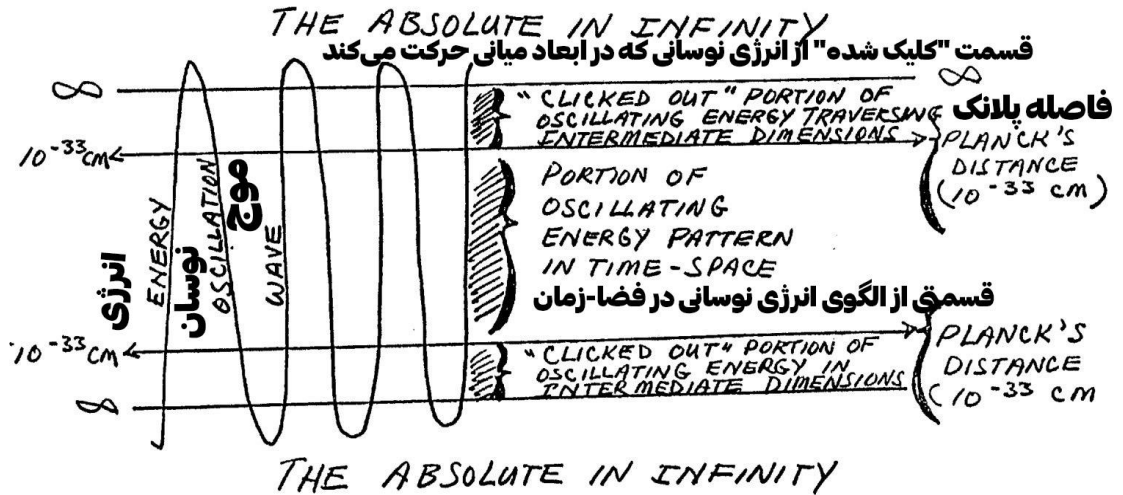
تا این نقطه بحث ما درباره فرآیند گیتوی نسبتاً ساده و قابل فهم بوده است. اکنون شروع به کار جذاب می‌کنیم. گیتوی شامل تنها ادراک جنبه‌هایی از هولوگرام جهانی که می‌توان در بعد زمان-فضا همانطور که می‌شناسیم دسترسی پیدا کرد، نیست. برای توضیح اینکه چگونه و چرا هوشیاری انسانی می‌تواند محدودیت‌های زمان-فضا را پشت سر بگذارد، باید ابتدا درک کنیم که زمان و فضا چیستند تا بتوانیم بفهمیم چگونه بعدی که آنها تشکیل می‌دهند را می‌توان پشت سر گذاشت. فیزیکدانان زمان را به عنوان اندازه‌گیری انرژی یا نیرو در حرکت تعریف می‌کنند. به عبارت دیگر، اندازه‌گیری تغییر است. اما برای اینکه انرژی در حرکت باشد، ابتدا باید به نحوی در داخل الگوی ارتعاشی محدود شود تا محدودیت آن ظرفیت مکانی خاصی را فراهم کند که از مکان‌های دیگر قابل تمایز باشد (فضا). انرژی که محدود نشده است نیرویی بی‌حد و مرز است، بدون ابعاد، بدون محدودیت‌های شکل. این بی‌نهایت است، نمی‌تواند حرکت کند زیرا بعدی ندارد. بیش از بی‌نهایت است و بنابراین خارج از بعد زمان است. اما اگر انرژی در حالت بی‌نهایت باشد، هیچ مرزی وجود ندارد، هیچ "اینجا" برای تمایز از "آنجا"، هیچ حسی از مکان وجود ندارد. نیروی آگاهی است، بی‌حد و مرز. آغازی ندارد، پایانی ندارد، مکانی ندارد. انرژی در بی‌نهایت به عنوان قدرت بنیادی، اولیه وجود بدون شکل، حالتی از وجود بی‌نهایت است. گفته می‌شود انرژی در بی‌نهایت کاملاً در حال استراحت است و بنابراین نمی‌تواند هولوگرام‌ها را تولید کند تا زمانی که کاملاً غیرفعال باشد. ظرفیت آگاهی ذاتی خود را در اینکه می‌تواند هولوگرام‌های تولید شده توسط انرژی در حرکت در بیرون از ابعاد مختلفی که جهان آفریده شده را دریافت کند و به صورت غیرفعال درک کند، حفظ می‌کند، اما توسط آگ

اهی که در جهان فعال عمل می‌کند، قابل درک نیست. انرژی در این حالت از بی‌نهایت غیرفعال توسط فیزیکدانان به عنوان انرژی در حالت مطلق خود، یا به سادگی "مطلق" نامیده می‌شود.

این یک جنبه از مکانیک کوانتومی است که به این واقعیت اشاره دارد که هر فرکانس نوسانی (مانند موج مغزی) به دو نقطه کامل استراحت می‌رسد که مرزهای هر نوسان فردی (یعنی حرکت به بالا یا پایین) را تشکیل می‌دهند. بدون این نقاط استراحت، الگوی موج نوسانی غیرممکن خواهد بود زیرا نقاط استراحت لازم هستند تا به انرژی اجازه دهند جهت خود را تغییر دهد و بنابراین بین محدودیت‌های سخت به نوسان ادامه دهد. اما همچنین واقعیت دارد که وقتی انرژی برای لحظه‌ای بسیار کوتاه به یکی از دو نقطه استراحت خود می‌رسد، از زمان-فضا "خارج" می‌شود و به بی‌نهایت می‌پیوندد (نمایش 3 در صفحه بعد را ببینید). این گام حیاتی خروج از زمان-فضا زمانی رخ می‌دهد که سرعت نوسان به

زیر 10-33 سانتی‌متر در ثانیه (فاصله پلانک) کاهش یابد. به گفته بتتوف: "... مکانیک کوانتومی به ما می‌گوید که وقتی فاصله‌ها به زیر فاصله پلانک، که 10-33 سانتی‌متر است، می‌رسند، در واقع وارد دنیای جدیدی می‌شویم. بازگشت به مورد خاص ما، الگوی موج آگاهی انسانی به فرکانسی بالا می‌رسد که الگوی "خروج"ها به قدری به هم نزدیک می‌شوند که تقریباً پیوستگی در آن وجود دارد. سپس، بخشی از آن آگاهی فرض می‌شود که عملکرد جمع‌آوری اطلاعات خود را در آن ابعادی که بین زمان-فضا و مطلق قرار دارند، برقرار و حفظ می‌کند. بنابراین، همانطور که الگوی "خروج" تقریباً مداوم در فاز پیوسته در سرعت‌هایی زیر فاصله پلانک اما قبل از رسیدن به حالت استراحت کامل برقرار می‌شود، آگاهی انسانی از آینه زمان-فضا پس از سبک آلیس در آغاز سفرش به سرزمین عجایب می‌گذرد. تجربه گیتوی، با تکنیک همی-سینک مرتبط با آن، به نظر می‌رسد طراحی شده است، اگر به طور سیستماتیک و صبورانه استفاده شود، تا به آگاهی انسانی امکان دهد الگوی هماهنگ ادراک را در آن ابعادی که سرعت‌های زیر فاصله پلانک اعمال می‌شوند، برقرار کند. این صرف نظر از اینکه فرد در حال استفاده از آگاهی خود در بدن فیزیکی خود باشد یا اینکه او در حال انجام آن پس از جدا کردن آگاهی خود از بدن فیزیکی است (یعنی حالت خارج از بدن که قبلاً ذکر شد).

تا حد مطلق در بی نهایت



در انجام این کار، ما ممکن است در آن ابعادی که بین فضا-زمان و مطلق واقع می‌شویم سکنی گزینیم. بهتر متوجه شویم که "واقعیت" چگونه شکل می‌گیرد هنگامی که با آن در این ابعاد میانی روبه‌رو می‌شویم. در این زمینه، بتتوف به ما می‌گوید:

"رابطه علی بین رویدادها وقف می‌شود؛ حرکات ناگهانی می‌شوند شاید به جای صاف. زمان و فضا ممکن است "دانه‌ای" یا "تکه‌ای" شوند. یک قطعه از فضا می‌تواند توسط ذره‌ای از ماده در هر جهتی طی شود، بدون این که لزوماً با یک قطعه زمان هماهنگ شود.

بطور خلاصه، یک جفت از رویدادها در هر دو زمان یا فضا رخ می‌دهد، جفت به هم ربطی علی نداشته ولی توسط یک نوسان تصادفی اتصال پیدا می‌کنند."

آنچه بتتوف منظور دارد این است که درون ابعاد فضا-زمان که هر دو مفهوم به شکل کلی اعمال می‌شوند، یک رابطه تناسبی بین آنها وجود دارد. یک فضای خاص می‌تواند توسط انرژی در حال حرکت به شکل ذره یا موج در یک زمان معین، با فرض یک سرعت خاص، تقریباً در هر جای جهان فضا-زمان پوشش داده شود. این رابطه مرتب و قابل پیش‌بینی است. با این حال، در ابعاد میانی خارج از فضا-زمان، محدودیت‌های اعمال شده بر انرژی برای وارد کردن آن به حالت حرکت نوسانی به صورت یکنواخت نیستند همانطور که در جهان فیزیکی ما است. بنابراین، احتمالاً با انواع گوناگونی از انحرافها و ناهماهنگی‌ها روبرو خواهیم شد، به طوری که فرض‌های ما در مورد رابطه بین زمان و فضا دیگر صحیح نخواهند بود. حتی بیشتر، دسترسی به گذشته و آینده فراهم می‌شود هنگامی که ابعاد فعلی فضا-زمان را پشت سر می‌گذاریم.

ویژگی ویژه 22. تجربه وضعیت ویژه خارج از بدن. اگر چه آگاهی انسان می‌تواند با تمرین کافی به عنوان ابعاد زمان-فضا حرکت کند و با سایر سیستم‌های انرژی در ابعاد دیگر ارتباط برقرار کند، این فرآیند به طریق قابل توجهی افزایش می‌یابد اگر که آگاهی به اندازه قابل توجهی از بدن فیزیکی جدا شود پیش از آنکه چنین ارتباطی امتحان شود. یکبار که فرد ماهر در تکنیک حرکت خارج از بدن می‌شود و سپس به نقطه‌ای می‌رسد که قادر به خارج شدن از فضا-زمان است، او مزیت "کلیک شده" را بدست می‌آورد که بخشی از آگاهی بهبود یافته‌اش را کلیک کرده و در حال شروع از یک پایگاه که نزدیکترین به ابعادی است که می‌خواهد ارتباط برقرار کند، قرار دارد. به عبارت دیگر، از آنجایی که او از یک نقطه "بالتر" شروع می‌شود، از زاویه‌ای در فضا-زمان، آن قسمت از آگاهی‌اش که در حال "کلیک شدن" است، بنابراین بیشتر وقت برای تعامل در ابعاد فراتر از فضا-زمان دارد. علاوه بر این، یکبار که فرد قادر به پروژه کردن آگاهی‌اش فراتر از فضا-زمان باشد، این آگاهی منطقاً تمایل دارد که فرکانس خروجی خود را با محیط انرژی جدید که در معرض آن قرار گرفته است، هماهنگ کند، در نتیجه به شدت افزایش دهد تا چه اندازه آگاهی تغییر یافته فرد می‌تواند بیشتر تغییر یافته و به یک نقطه تمرکز بسیار برجسته و الگوی نوسانی بسیار پالایش شده دست یابد. در نتیجه، یک فرآیند خودتقویتی باید ایجاد شود که به این معنی است که هرچه آگاهی در حالت خارج از بدن فراتر از ابعاد فضا-زمان پروژه شود، سطح خروجی انرژی‌اش بیشتر تقویت شود، بنابراین امکان سفرهای هرچه دورتر را فراهم می‌کند. نتیجه‌گیری اولیه‌ای که باید در نظر گرفت این است که حالت خارج از بدن می‌تواند به عنوان یک روش بسیار مؤثر برای تسریع فرآیند افزایش آگاهی و ارتباط با ابعاد فراتر از فضا-زمان در نظر گرفته شود. اگر ممارست‌کننده تکنیک گیتوی انتخاب کند که روی دستیابی و بهره‌برداری از تجربه خارج از بدن تمرکز کند به جای اینکه تلاش‌های کامل خود را روی

گسترش آگاهی‌اش از یک پایه فیزیکی متمرکز کند، اولی به نظر می‌رسد که سرعت و موفقیت‌های بسیار چشمگیرتری نسبت به دومی وعده می‌دهد.

.23

مطلق در چشم‌انداز. در این نقطه ممکن است مفید باشد که مکث کنیم و خلاصه‌ای از جنبه‌های اصلی سفر فکری ما از فضا-زمان به سرزمین مطلق ارائه دهیم. ما به طور مفصل در مورد هولوگرام بسیار پیچیده‌ای صحبت کردیم که توسط تقاطع الگوهای انرژی تولید شده توسط کل ابعاد جهان، از جمله فضا-زمان، ایجاد می‌شود. ما توجه داشته‌ایم که ذهن‌های ما میدان‌های انرژی هستند که با جنبه‌های مختلف این هولوگرام تعامل می‌کنند تا اطلاعاتی را استنباط کنند که در نهایت از طریق نیمکره چپ مغز ما پردازش می‌شود تا به شکلی که ما برای فرآیندی که به آن فکر کردن می‌گوییم، کاهش یابد. ما این را نتیجه گرفتیم که این هولوگرام، جسمیت محدود در فرم فعال، انرژی، از آگاهی نامحدود مطلق است. این عنوانی است که ما به آن حوضه‌ی بزرگ انرژی در حالت کامل استراحت که جهان فیزیکی بر روی آن لایه شده و از آنجا می‌آید، اختصاص داده‌ایم. در حاشیه، برای توصیف این، بتتو از تشبیه یک دریای بسیار عمیق استفاده می‌کند، عمق‌های آرام دریا را با ابعاد مطلق مقایسه می‌کند در حالی که امواج طوفانی بالایی را نشان‌دهنده جهان فیزیکی که ما با آن آشنا هستیم، در نظر می‌گیرد. جریان‌های کمی متلاطم دریا که بین سطح پرتلاطم و عمق‌های کاملاً آرام یافت می‌شوند، نشان‌دهنده انرژی در حال استراحت (یعنی نزدیک شدن به بی‌نهایت) یا خارج شدن از استراحت هستند.

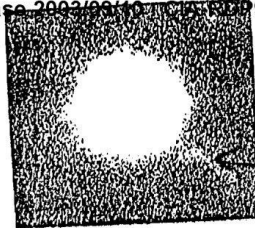
24. از بیگ بنگ تا توروس.

بتتو با استناد به نظریه پذیرفته شده و گسترده "بیگ بنگ"، یک مدل مفهومی برای نمایش فرایند تکامل زمان-فضا و موقعیت نسبی هولوگرام جهانی ارائه می‌دهد. این هولوگرام اغلب به عنوان "توروس" نامیده می‌شود، زیرا تصور می‌شود که شکل کلی آن مانند یک حلزونی عظیم و خودکفا باشد. بتتو بر اساس مطالعات اخیر در مورد توزیع کوازارها (اشیا؛ شبه‌ستاره‌ای)، و با فرض اینکه در جهان، فرایندهای کوچکتر تمایل دارند تصاویر آینده‌ای از فرایندهای بزرگتر باشند (یعنی الگوی الکترون‌ها دور هسته یک اتم، شیوه‌ای که سیارات به دور خورشید می‌چرخند و غیره)، سناریوی زیر را مطرح می‌کند. از توانایی مشاهده شده کوازارها برای پرتاب پرتوهای فوق‌العاده متمرکز ماده از داخل خود به صورت یک نسخه غیرمتمرکز از "بیگ بنگ"، او فرایند مشابهی را در تولید جهان تصور می‌کند (نمایشگاه 4، صفحه بعد را ببینید). با توجه به اینکه کهکشان‌های واقع در شمال کهکشان ما سریع‌تر از آنهایی که در جنوب قرار دارند، دور می‌شوند و آنهایی که در شرق و غرب هستند، قابل توجه‌تر و دورتر هستند، بتتو این را به عنوان شواهد محکمی می‌بیند که جت ماده‌ای که به جهان ما گسترش یافته، خود را به عقب برگردانده و در نهایت یک شکل تخم‌مرغی یا بیضی شکل را تشکیل داده است. "ماده" در جهان ما با ورود به الگوی تخم‌مرغی پس از پرتاب از یک هسته متشکل از انرژی فوق‌العاده فشرده از "سفیدچاله"، در پایان سفر خود به انتهای تخم‌مرغی، از طریق "سیاهچاله" خارج می‌شود. در چنین مدلی، زمان به عنوان معیار تغییری که با تکامل انرژی به اشکال جدیدتر و پیچیده‌تر حاصل می‌شود، مشاهده می‌شود، زیرا این انرژی در طول فاصله از طرف سفیدچاله هسته، دور پوخته این "تخم‌مرغ کیهانی" حرکت می‌کند تا وارد سیاهچاله شود. به عبارت دیگر، هنگامی که انرژی - که از بی‌نهایت رانده شده و توسط آگاهی مطلق محدود می‌شود - پس از پرتاب از سفیدچاله در بالای تخم‌مرغ، شکل و حرکت به دست می‌آورد، زمان به عنوان معیار ریتم این حرکت

تکاملی آغاز می‌شود، در حالی که "واقعیت" دور پوسته تخم‌مرغ در سفر خود به سمت سیاهچاله در انتهای دور دست حرکت می‌کند.

او می‌بیند در پایان جایگاه ما در زمان. توزیع مشاهده شده کهکشان‌ها نشان می‌دهد که جهان ما در نزدیکی بالای تخم‌مرغ، در نقطه‌ای که ماده شروع به بازگشت به خود می‌کند، قرار دارد و به این ترتیب دلیلی است که چرا کهکشان‌های شمالی در حال دور شدن سریع‌تر هستند، زیرا آن‌ها در جریان پایین‌روی جریان ماده به سمت انتهای دور دست تخم‌مرغ کیهانی گرفتار شده‌اند. بر فراز این تخم‌مرغ کیهانی، مطلقاً قرار دارد که هسته تابشی را که جت اولیه ماده از آن خارج شده بود، حفظ می‌کند. همانطور که جریان ماده دور تخم‌مرغی به سمت مقصد خود در سیاهچاله حرکت می‌کند، آن ...

"پانویس : ادامه این متن بعد از عکس است . در مقاله اصلی هم به همین چینش می‌باشد"



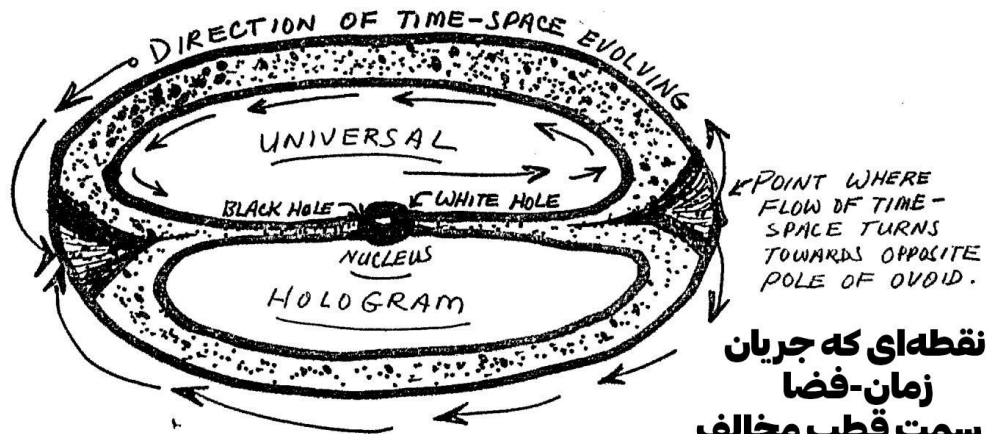
جت ماده

Jet of Matter

Figure A Photograph of Quasar Emitting Jet of Matter

شکل الف: عکسی از کوازار که جت ماده را منتشر می کند

جهت تکامل زمان-فضا



نقطه ای که جریان زمان-فضا به سمت قطب مخالف تخم مرغی می پیچد.

Figure B Diagram of the Cosmic Egg

شکل ب: نمودار تخم مرغ کیهانی

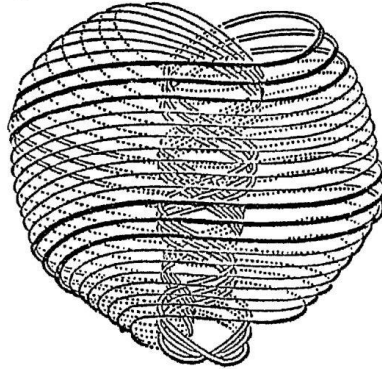


Figure C Stylized Rendition of a Simple Torus

شکل سی: نسخه آراسته یک توروس ساده

EXHIBIT 4

از هسته تابشی جذب می‌شود و سپس به مطلق، الگوی دخالتی را در درون تخم جهانی ایجاد می‌کند که حکایت از هولوگرام جهانی یا توروس است. از آنجایی که توروس به طور همزمان توسط ماده در تمامی فازهای "زمان" تولید می‌شود، تکامل جهان را در گذشته، حال و آینده (همانطور که از دیدگاه ما در یک فاز زمانی دیده می‌شود) منعکس می‌کند. با تأمل بر این مدل، می‌توان "دید" که چگونه آگاهی انسانی که به حالت تغییر یافته (متمرکز) کافی رسیده، می‌تواند اطلاعات مربوط به گذشته، حال و آینده را به دست آورد، چراکه همه آن‌ها به طور همزمان در هولوگرام جهانی وجود دارند (در مورد آینده به این دلیل که تمامی پیامدهای گذشته و حال را می‌توان در هولوگرام دیده و بدین ترتیب آینده را با دقت کامل پیش‌بینی یا "دید"). می‌توان دید که چگونه فروپاشی الگوهای انرژی می‌تواند به طور متقاطع و مجدداً برای ایجاد هولوگرام چهار بعدی بسیار پیچیده یا توروس به شکل ماریچج در تمامی بازتاب‌های الگوی چند بعدی تکامل در حال توسعه است. حرکت‌های انرژی‌هایی که جهان را تشکیل می‌دهند، نشانه‌های خود را به جای می‌گذارند و بنابراین داستان خود را در طول زمان روایت می‌کنند.

26. کیفیت آگاهی.

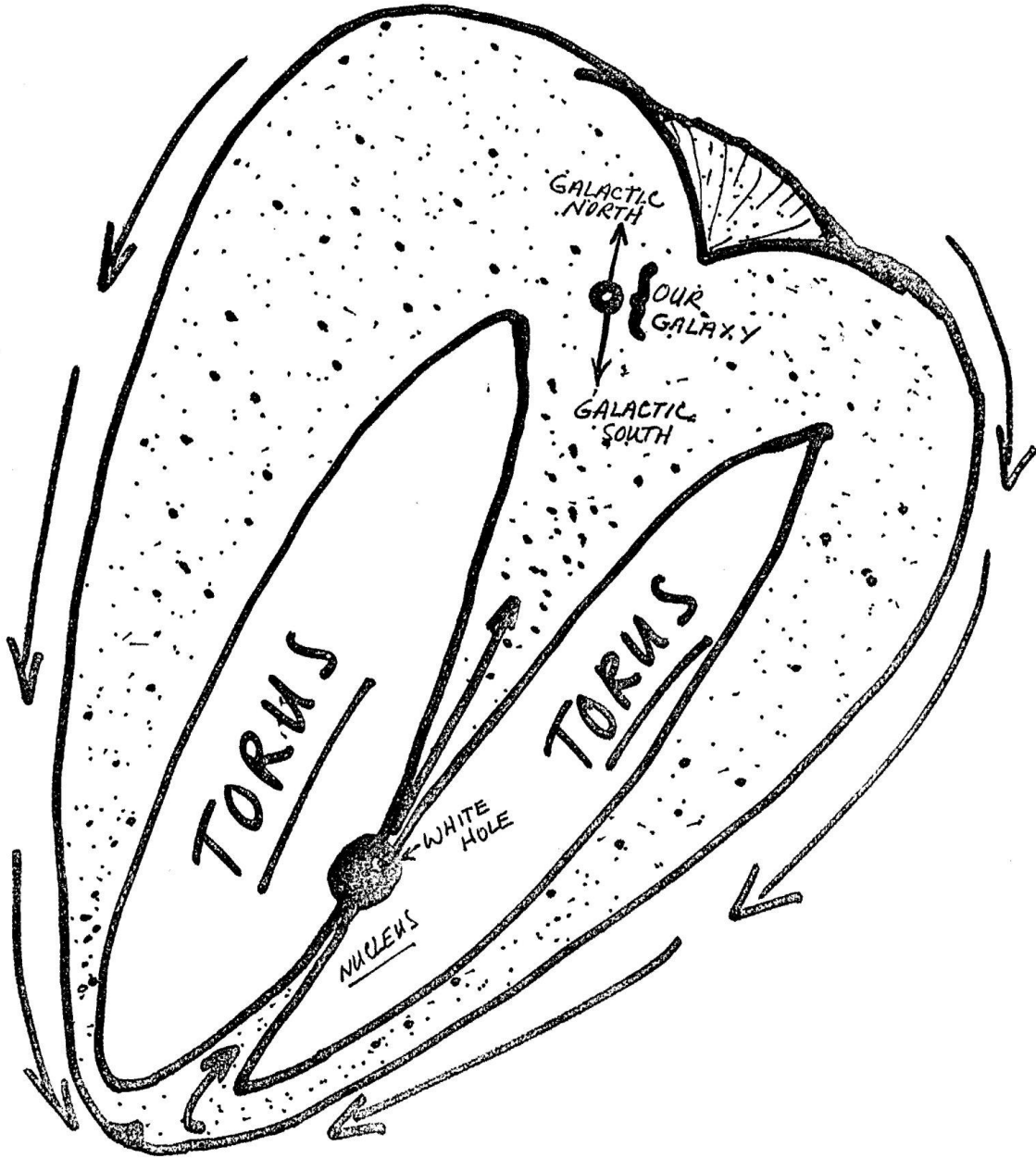
پیش‌تر اشاره کردیم که حالت خارج از بدن شامل پرتاب بخش عمده‌ای از الگوی انرژی که آگاهی انسانی را نشان می‌دهد است تا بتواند به طور آزاد در سراسر کره زمین برای اهداف کسب اطلاعات یا به ابعاد دیگر خارج از فضا-زمان حرکت کند، شاید برای تعامل با اشکال دیگر آگاهی در درون جهان. آگاهی اصل سازمان‌دهنده و حفظ‌کننده‌ای است که انگیزه و راهنمایی را برای آوردن و نگه داشتن انرژی در حرکت درون مجموعه‌ای از پارامترها فراهم می‌آورد تا واقعیت مشخصی حاصل شود. وقتی آگاهی به مرحله‌ای از پیچیدگی می‌رسد که می‌تواند خودش را (هولوگرام خودش) درک کند، به نقطه خودآگاهی می‌رسد. انسان‌ها این نوع آگاهی برتر را دارند همانطور که مطلق نیز دارد، اما در مورد آخری، این یک عملکرد انرژی و کیفیت مربوطه آگاهی در بی‌نهایت است (دانایی و قدرت مطلق در وحدت ادراکی). وقتی انرژی به حالت استراحت کلی درون مطلق بازمی‌گردد، به جریان آگاهی در استخر ادراک بی‌نهایت و بی‌زمان که در آنجا قرار دارد، بازمی‌گردد. بنابراین، پیچیده‌تر یک سیستم انرژی در حالت "مادی"، آگاهی بیشتری دارد تا واقعیت خود را حفظ کند. آگاهی ما، بنابراین، جنبه‌ای متمایز از آگاهی جهانی است که درون مطلق قرار دارد. این

بر سازمان‌دهی الگوهای انرژی که بدن فیزیکی ما را تشکیل می‌دهند حساب می‌کند اما کاملاً جدا از و برتر از آن است. از آنجایی که آگاهی از واقعیت جدا و خارج از محدوده‌های فضا-زمان وجود دارد، مانند مطلق، نه آغازی دارد و نه پایانی. واقعیت هم آغاز و هم پایان دارد چرا که درون فضا-زمان محدود شده است، اما کوانتوم اساسی انرژی و آگاهی مرتبط با آن جاودانه است. وقتی واقعیت پایان می‌یابد، انرژی تشکیل‌دهنده آن به سادگی به بی‌نهایت در مطلق بازمی‌گردد.

27. آگاهی در چشم‌انداز. با تشخیص اینکه آگاهی انسانی قادر است از واقعیت فیزیکی جدا شود و با هوش‌های دیگر در ابعاد دیگر درون جهان تعامل کند، و اینکه هم جاودانه است و هم برای بازگشت نهایی به مطلق مقدر شده است، با این سؤال روبرو هستیم: "پس چه اتفاقی می‌افتد؟" از آنجایی که حافظه یک عملکرد آگاهی است و بنابراین از همان ماهیت جاودانه‌ای بهره می‌برد که برای وجودش حساب می‌شود، باید پذیرفت که وقتی آگاهی به مطلق بازمی‌گردد، تمامی خاطراتی که از طریق تجربه در واقعیت جمع‌آوری کرده است را با خود می‌آورد. بازگشت آگاهی به مطلق به معنای انقراض موجودیت جداگانه‌ای که آگاهی در واقعیت سازمان‌دهی و حفظ کرده بود، نیست. بلکه به معنای آگاهی متمایزی

است که با آگاهی جهانی و بی‌نهایت مطلق ادغام شده و مشارکت می‌کند بدون اینکه هویت جداگانه و متمایز خود را از دست بدهد.

"پانوست : ادامه این متن بعد از عکس است . در مقاله اصلی هم به همین چینش می‌باشد"



آنچه را که از دست می‌دهد، دانش خودآموخته‌ای است که حافظه‌های آن بخشیده‌اند. این آگاهی توانایی ایجاد هولوگرام‌های فکر مستقل را از دست می‌دهد، چرا که این کار تنها توسط انرژی در حال حرکت امکان‌پذیر است. به عبارت دیگر، این آگاهی قدرت درک را حفظ می‌کند اما قدرت اراده یا انتخاب را از دست می‌دهد. در عوض، این آگاهی در همه‌دانی نامحدود و پیوسته‌ی آگاهی که ویژگی انرژی در همیشه حاضر است، شرکت می‌کند. بنابراین، دقیق است که مشاهده کنیم هنگامی که فردی حالت خارج از بدن را تجربه می‌کند، در واقع او جرعه‌ی ابدی آگاهی و حافظه‌ی که اساس هویت او را تشکیل می‌دهد را پروژکت می‌کند تا در ابعاد داخلی و خارجی از دنیای زمان-مکان که جزء فیزیکی او در آن یک دوره‌ی کوتاه واقعیت دارد، بازی کند و یاد بگیرد.

28- روش دروازه‌ای. پس از قرار دادن تجربه‌ی دروازه‌ای در بافتاری با فرضیه‌ی ساختاری درباره‌ی چگونگی و دلیل کارکرد آن، و نشان دادن هدف طراحی آن، زمان آن رسیده است که تکنیک‌های خاصی که فرایند آموزش دروازه‌ای را تشکیل می‌دهند، بررسی شوند. این تکنیک‌ها برای این طراحی شده‌اند که به کاربر نوارهای دروازه‌ای اجازه دهند حالت‌های انرژی بالا را که می‌توان با ادامگی کار با نوارها برای مدتی به دست آورد، کنترل کنند. مقدار زمان لازم برای رسیدن به حالت‌های انرژی پیشرفته و بهره‌برداری کامل از تکنیک‌های او با توجه به فرد متفاوت است، حساسیت سیستم عصبی او، حالت کلی ذهنی و میزانی که او ممکن است قبلاً در تکنیک‌های مرتبط مانند مدیتیشن فرا-حسی توانایی توسعه داده باشد، همه مرتبط هستند. فاکتورهای دروازه‌ای تاثیرگذار بر سرعت پیشرفتی که می‌تواند انتظار داشته باشد. فرایند با آموزش به فرد شرکت‌کننده برای جدا کردن نگرانی‌های اضافی در دستگاه تجسمی به نام 'جعبه‌ی تبدیل انرژی' آغاز می‌شود. سپس، شرکت‌کننده با روشی برای تشویق ذهن و بدن خود به تلاش برای دستیابی به حالت تناسب از طریق برخواندن یک تن صوتی منفرد، صدای خرخر کشیده‌ای که حس ارتعاش را به ویژه در سر ایجاد می‌کند، آشنا می‌شود. او در این 'تنظیم رزونانس'، همانطور که نامیده می‌شود، با خرخر کردن همراه با گروهی از چنین صداهایی که در نوار دروازه‌ای وجود دارند، شرکت می‌کند. در ادامه، شرکت‌کننده با اظهارنامه‌ی دروازه‌ای مواجه می‌شود، و تشویق می‌شود تا آن را هنگامی که بر روی نوار تکرار می‌شود، خودش تکرار کند. این اظهارنامه، بیانیه‌ای است که اثر آن این است که فرد درک می‌کند که بیش از یک بدن فیزیکی صرف است و او به شدت خواهان گسترش آگاهی خود است.

29- هماهنگ‌سازی نیمکره‌ها معرفی شده است. پس از آن، او برای اولین بار با فرکانس‌های صوتی هماهنگ‌سازی نیمکره‌ها مواجه می‌شود و تشویق می‌شود تا بر روی توسعه‌ی ادراک و قدردانی از احساساتی که همراه با هماهنگ‌سازی امواج مغزی حاصل می‌شود، تمرکز کند. سپس، تکنیک آرام‌سازی فیزیکی پیشرونده و سیستماتیک در حالی که فرکانس‌های هماهنگ‌سازی نیمکره‌ها شامل انواع اضافی صدای 'صورتی و سفید' طراحی شده برای قرار دادن بدن فیزیکی در آستانه‌ی مجازی خواب همچنین آرام کردن نیمکره‌ی چپ مغز در حالی که نیمکره‌ی راست را به حالت توجه بالا می‌برد، می‌آید. پس از دستیابی به همه‌ی این‌ها، از شرکت‌کننده دعوت می‌شود تا خلق 'بالون انرژی' را تصور کند که شامل جریان انرژی از مرکز بالای سر و گسترش به همه‌ی جهات تا پاها است. انرژی درگیر در این جریان سپس از طریق بدن به بالا و دوباره به بیرون و به الگوی بالون باز می‌گردد. 'بالون انرژی'، که الگویی بسیار شبیه به تخم جهانی که قبلاً بحث شده بود، ایجاد می‌کند، نه تنها جریان انرژی بدنی را تقویت می‌کند و دستیابی زود هنگام به حالت رزونانس مناسب را تشویق می‌کند، بلکه همچنین برای محافظت در برابر موجودات آگاهی با سطوح انرژی پایین‌تر که شرکت‌کننده ممکن

است در صورت دستیابی به حالت خارج از بدن با آن‌ها مواجه شود، طراحی شده است. این به منظور پیشگیری در رویداد نامحتملی که اولین تجربه‌ی خارج از بدن شرکت‌کننده شامل پروژکت مستقیم خارج از کره‌ی زمین باشد، عمل می‌کند."

30. تکنیک‌های پیشرفته. با رسیدن به تمرکز 10، شرکت‌کننده اکنون آماده است تا در جهت دستیابی به حالتی از آگاهی گسترش‌یافته کافی برای شروع به تعامل واقعی با ابعادی فراتر از آنچه با تجربه واقعیت فیزیکی خود در ارتباط است، تلاش کند. این حالت، تمرکز 12 نامیده می‌شود و شامل تلاش‌های آگاهانه از سوی شخص در حالی که انواع دیگری از "مداهای صورتی و سفید" وارد جریان صوتی که از طریق نوار گیتوی به گوش‌های او هدایت می‌شود، می‌شود. پس از اینکه شرکت‌کننده به این حالت آگاهی گسترده دست یافت، آماده است تا شروع به استفاده از مجموعه‌ای از تکنیک‌های خاص یا "ابزارها"، همانطور که موسسه مونرو آنها را می‌نامد، کند که این امکان را به او می‌دهد تا آگاهی گسترده‌تر یافت‌شده خود را برای کسب بازخورد عملی، سودمند و ارزشمند برای ترویج کشف خود و رشد شخصی به کار گیرد. تکنیک‌های خاص درگیر در این روند به صورت جداگانه در زیر توضیح داده می‌شوند.

الف. حل مسئله. این تکنیک شامل شناسایی مشکلات اساسی که فرد می‌خواهد حل شوند، پر کردن آگاهی گسترده خود با درک خود از این مشکلات و سپس پرتاب کردن آنها به جهان هستی است. به این ترتیب، فرد با کمک "خود برتر" خود، به عبارت دیگر آگاهی گسترده‌تر خود، برای تعامل با هولوگرام جهانی به منظور به دست آوردن اطلاعات لازم برای حل مشکل، کمک می‌گیرد. این رویکرد می‌تواند برای حل مشکلات شخصی، مسائل فنی در حوزه فیزیک، ریاضیات و غیره، مشکلات اداری عملی و غیره به کار رود. پاسخ‌ها به تکنیک حل مسئله ممکن است تقریباً بلافاصله دریافت شوند، اما اغلب آن‌ها بر اساس توسعه شهود در دو تا سه روز آینده اتفاق می‌افتد. اغلب، پاسخ به صورت درک ناگهانی و جامع به دست می‌آید که در آن فرد ناگهان می‌یابد که او به طور ساده پاسخ را در تمام جزئیات و کاملاً در زمینه می‌داند، گاهی اوقات حتی بدون توانایی برای بیان درک جدید خود به کلمات، حداقل در ابتدا. در برخی موارد، پاسخ حتی ممکن است به شکل نمادهای بصری برسد که فرد آن‌ها را با ذهن خود در حالت تمرکز 12 "می‌بیند" و باید پس از بازگشت به هوشیاری عادی، آن‌ها را تفسیر کند.

ج. تنفس رنگ. تکنیک بعدی "تنفس رنگ" نام دارد و طراحی شده است تا از آگاهی گسترش‌یافته و توجه بسیار متمرکز مرتبط با حالت تمرکز 12 برای تصور رنگ‌های مختلف به شیوه‌ای بسیار شدید و زنده استفاده کند به گونه‌ای که با آنها هم‌رزون شود و به نوبه خود انرژی‌های بدن را فعال کند. در اصل، از نظر کاربرد عملی، این یک تکنیک درمانی است که با هدف بازیابی بدن و افزایش توانایی‌های فیزیکی آن از طریق تعادل بخشی، احیا کردن و هماهنگ کردن جریان‌های انرژی بدن طراحی شده است. این بر اصلی استوار است که میدان الکترومغناطیسی بدن قادر به تغییر الگوی رزونانس خود به منظور جذب انرژی از میدان الکترواستاتیک زمین برای استفاده خود است. رنگ‌های مختلف که در تصور به عنوان بخشی از تکنیک در نظر گرفته می‌شوند، ذهن را راهنمایی می‌کنند که کدام فرکانس‌ها و چه دامنه‌های خاصی در ارتباط با این همراهی و تغییرات بعدی در الگوهای جریان انرژی بدن مورد نظر است. اینکه رنگ

توانایی تأثیرگذاری بر ذهن انسان را دارد، یک واقعیت شناخته شده است و اثربخشی رنگ در برخی از انواع درمان‌ها یک حقیقت قابل اثبات است. به عنوان مثال، کاربرد نور آبی شدید بر منطقه‌ای از تورم فیزیکی منجر به کاهش نسبتاً سریع و به راحتی قابل مشاهده در تورم می‌شود در حالی که قرمز، و در حد کمتری، زرد اثری کاملاً متضاد دارند. با این حال، در کاربرد همی-سینک از این تکنیک منابع نور خارجی دخیل نیستند، بلکه ذهن تنها عامل درمان و احیا است.

****د. ابزار میله انرژی.**** چوب‌های جادویی و عصاهای جادویی بخشی از افسانه‌ها و عمل‌های اسرارآمیز بسیاری از فرهنگ‌ها بوده‌اند. عصاها، چوب‌ها و گرزهایی که توسط پادشاهان و کشیشان برجسته حمل می‌شدند، با چنان فراوانی در تاریخ دوران‌های گذشته ظاهر می‌شوند که حداق

ل نشان می‌دهد این موارد جنبه‌هایی از نوعی نماد نمادین هستند که ذهن انسان به نظر می‌رسد، شاید به شکل نیمه آگاهانه، قدردانی می‌کند. در هر صورت، تکنیک ابزار میله انرژی شامل تصور یک نقطه نور کوچک، شدیداً پالس‌دار است که شرکت‌کننده در تخیل خود با انرژی زیادی شارژ می‌کند تا تقریباً به شدت پالس‌دار شود. سپس شرکت‌کننده نقطه را به شکل یک استوانه انرژی درخشان، لرزان تبدیل می‌کند که سپس از آن برای هدایت نیرو از جهان به بخش‌های منتخب بدن خود برای مقاصد درمانی و احیا استفاده می‌کند.

****ه. دید از راه دور.**** علاوه بر این، ابزار میله انرژی به عنوان دروازه‌ای برای آغاز تکنیکی به نام "دید از راه دور" استفاده می‌شود. در این زمینه، شرکت‌کننده میله انرژی خود را به یک گرداب چرخان تبدیل می‌کند که از طریق آن تخیل خود را به دنبال بینش‌های جدید و روشن‌کننده می‌فرستد. به نظر می‌رسد هدف ظاهری از نمادگرایی درگیر در گرداب این است که به ذهن ناخودآگاه دستورالعمل‌هایی را به شکل نمادهای غیرکلامی که نیمکره راست مغز قادر به درک آن است، ارسال کند.

****و. نقشه بدن زنده.**** این تکنیک تقویتی برای کاربرد ابزار میله انرژی به عنوان وسیله‌ای برای درمان نواحی یا سیستم‌های خاص بدن انسان فراهم می‌کند. ترتیب بدن شرکت‌کننده تصور می‌شود و سپس سیستم‌های اصلی مختلف مانند سیستم‌های عصبی و گردش خون در رنگ‌های مناسب در محدوده‌های تصویر نگه داشته شده در تخیل تصور می‌شوند. سپس ابزار میله انرژی برای انرژی‌بخشی، تعادل‌بخشی و درمان به هر شکلی که شرکت‌کننده می‌خواهد به کار گرفته می‌شود. در این فرایند، شرکت‌کننده جریان‌های مختلفی از انرژی رنگی را که از ابزار به سیستم یا ناحیه ارگانی که بر روی آن کاربرد احیا کننده یا درمانی انجام می‌شود، تجسم می‌کند. از آنجا که رنگ‌ها نتیجه طول موج‌های مختلف نور هستند، که به عبارتی انرژی در فرکانس‌های مختلف است، این تکنیک بر فرضیه استوار است که از آنجا که بدن انسان از انرژی تشکیل شده است، می‌توان آن را از طریق افزودن انرژی اضافی، به شرطی که انرژی به شکل مناسب اعمال شود، حیات‌بخش و درمان کرد.

"ث. تمرکز 15: سفر به گذشته. تمامی تکنیک‌های پیشین در سطح آگاهی گسترده‌ای که به عنوان تمرکز 12 شناخته می‌شود، انجام می‌گیرند. با این حال، تکنیک سفر در زمان به گذشته شامل گسترش بیشتر آگاهی از طریق اضافه کردن سطوح اضافی از صدا در نوارهای همی-سینک می‌باشد. احتمالاً این صدا تنها تشدید فرکانس‌های اصلی همی-سینک است و برای تغییر بیشتر فرکانس و دامنه موج مغزی طراحی شده است. جنبه‌های دیگر الگوهای صدای اضافه شده به نظر می‌رسد که برای ارائه پیشنهادات ظریف و تقریباً زیر آگاهی به ذهن در مورد آنچه که از طریق گسترش بیشتر آگاهی مطلوب است، طراحی شده‌اند تا از این طریق پیشنهادات و دستورالعمل‌های لفظی موجود در نوار را پشتیبانی کنند. حتی دستورالعمل‌ها نیز بسیار نمادین هستند، با تجسم زمان به عنوان چرخ بزرگی در جهان که دارای میله‌های مختلفی است که هر کدام دسترسی به بخشی متفاوت از گذشته شرکت‌کننده را می‌دهد. احتمالاً کمتر از پنج درصد از تمام شرکت‌کنندگان در هر برنامه تجربه گیتوی به طور کامل به حالت تمرکز 15 در طول هفت روز تقریبی آموزش دست می‌یابند. با این حال، مریدان موسسه منرو تأکید دارند که با تمرین کافی، در نهایت می‌توان به تمرکز 15 دست یافت. آن‌ها همچنین اظهار می‌دارند که نه تنها تاریخچه فردی فرد برای بررسی توسط کسی که به حالت تمرکز 15 دست یافته قابل دسترسی است، بلکه جنبه‌های دیگر گذشته که فرد خود هیچ ارتباطی با آن نداشته نیز می‌تواند دسترسی پیدا کند.

اتش. تمرکز 21: آینده. آخرین و پیشرفته‌ترین حالت تمرکز مرتبط با برنامه آموزشی گیتوی، حرکت خارج از مرزهای زمان-فضا است همانند تمرکز 15، اما با توجه به کشف آینده به جای گذشته. فردی که به این حالت دست یافته، به سطحی واقعاً پیشرفته رسیده است. به جز در شرایط غیر معمول، احتمالاً دستیابی به آن تنها توسط کسانی که خود را از طریق تمرین طولانی مدت مدیتیشن یا تمرین طولانی و سخت از طریق استفاده از نوارهای همی-سینک برای مدت چندین ماه اگر نه سال‌ها، آماده کرده‌اند، ممکن است.

31. حرکت خارج از بدن. این پدیده شگفت‌انگیز برای بحث مفصل در آخر ذخیره شده است به دلیل علاقه‌ای که ایجاد می‌کند و موسسه منرو تأکید دارد که شرایط خاصی در دستیابی به آن وجود دارد. برنامه گیتوی صرفاً برای این منظور تاسیس نشده است که شرکت‌کنندگان را قادر به دستیابی به حالت خارج از بدن کند و این برنامه تضمین نمی‌کند که اکثر شرکت‌کنندگان در طول دوره آموزش در موسسه موفق به انجام آن شوند. تنها یک نوار

از بین بسیاری که برنامه تجربه گیتوی را تشکیل می‌دهند، به طور اساسی به تکنیک‌های مربوط به حرکت خارج از بدن اختصاص دارد. در واقع، این تکنیک‌ها تنها برای آسان‌تر کردن دستیابی فرد به حالت خارج از بدن طراحی شده‌اند، زمانی که الگوی موج مغزی و سطوح انرژی فردی به نقطه‌ای رسیده‌اند که او در هماهنگی ظاهری با محیط الکترومغناطیسی اطراف خود قرار گرفته است به طوری که احساس می‌کند به آستانه‌ای رسیده که جدایی امکان‌پذیر است. برای تسهیل دستیابی به حالت خارج از بدن، باب منرو، بنیانگذار موسسه منرو، در یک مقاله مجله اخیراً به نقل قول رسیده است که برای کمک به شرکت‌کننده، نوار همی-سینک مربوط به آن تکنیک از سیگنال‌های بتا "حدود 2877.3 سی‌پی‌اس" (سیکل در ثانیه) استفاده می‌کند. از آنجا که 30 تا 40 سی‌پی‌اس به عنوان محدوده نرمال برای سیگنال‌های موج مغزی بتا (که با حالت بیداری مرتبط هستند) در نظر گرفته می‌شود، مشخص است که موسسه منرو

معتقد است که همان حالت برجسته فرکانس خروجی موج مغزی که حالت‌های تغییر یافته آگاهی را ترویج می‌کند، همچنین یک ملاحظه مهم در کمک به دستیابی به حالت‌های خارج از بدن است. تکنیک‌های واقعی استفاده شده در کمک به دستیابی به حالت‌های خارج از بدن شامل چنین حرکات ساده‌ای مانند غلت زدن بیرون، بلند شدن به شیوه تیر چراغ برق که در آن فرد به شکلی سفت و سر به جلو جدا می‌شود ("به گونه‌ای که خود را در حالت ایستاده در پایین جسم فیزیکی‌اش می‌یابد و از هر دو سر او خارج می‌شود").

۳۲. نقش خواب REM. جالب است بدانید که باب منرو در کلاس Gateway که در تاریخ ۷ می ۱۹۸۳ به پایان رسید، به اطلاع رساند که یکی از مریبان سابق او که در شهر شارلوتسویل، ویرجینیا فعالیت می‌کرد، متوجه شد که او می‌تواند با بردن شرکت‌کنندگان به حالت خواب REM (حرکت سریع چشم)، حرکات‌های خارج از بدن را تضمین کند و سپس از تکنیک نوار Hemi-Sync استفاده کند. این ممکن است به دلیل این واقعیت باشد که اکثر یا همه افراد در طول خواب REM وارد حالت خارج از بدن می‌شوند. خواب REM عمیق‌ترین سطح ممکن خواب معمولی است و شامل قطع کامل عملکردهای قشر موتور بدن از گردن به پایین و تقریباً اثر کامل سرکوب آگاهی در نیمکره چپ مغز است. این برای قرار دادن بدن در حالت کامل سکون از نظر ساختار عضلانی اسکلتی است، که بیشتر به ترویج حالت استراحت عمیق کمک می‌کند تا از بین بردن اکوی دوگانه. علاوه بر این، نیمکره راست مغز را آزاد می‌گذارد تا به دستورالعمل‌ها و پیشنهادات موجود در نوار Gateway پاسخ دهد. با این حال، استفاده از نوارهای Hemi-Sync در این نقطه ممکن است کمتر عملی در واقعی دستیابی به حالت خارج از بدن باشد تا اینکه متمرکز کردن مغز به اندازه‌ای که یک خاطره باقیمانده از دستیابی به طور طبیعی به حالت خارج از بدن به حالت بیداری منتقل شود. حتی ممکن است استدلال شود که برخی از رویاهای مرتبط با سطوح عمیق خواب در واقع عملکردهایی از همان نوع آگاهی تغییر یافته‌ای هستند که در تعامل با جهان نقش دارند و در تمام حالت‌های Focus 12، 15 و 21 که در بالا توصیف شده‌اند، نقش دارند. تفاوت بین این حالت‌ها و وضعیت ذهن در خواب REM به نظر می‌رسد این است که نیمکره چپ تقریباً به طور کامل در تجربه آخر قطع شده است به طوری که خاطره آنچه که در حالت‌های آگاهی تغییر یافته دستیابی شده است، معمولاً نمی‌تواند توسط خواست آگاهانه بازیابی شود زیرا نیمکره چپ از وجود یا مکان آن در نیمکره راست اطلاعی ندارد.

قطعاً، برخی از افراد می‌توانند آموزش دیده شوند تا خواب‌های حالت REM خود را از طریق شرایط شدید در حالت بیداری به یاد بیاورند اما حتی این ممکن است بیشتر عملکردی از ایجاد مسیرهایی در نیمکره راست باشد که نیمکره چپ می‌تواند پس از ورود مجدد به حالت بیدار به آن دسترسی پیدا کند تا اینکه نشانه‌ای از دخالت آگاهانه نیمکره چپ خاصی در فرایند در طول خواب REM باشد. در هر صورت، سه شرایط ظاهری مورد نیاز برای ایجاد خودخواسته یک (۱) دستیابی به حالتی از سکوت عمیق در بدن به گونه‌ای که اکوی دوگانه محو شود و رزونانس در ح

دود ۷ هرتز برقرار شود، (۲) هماهنگ‌سازی الگوهای موج دو نیمکره مغز، و (۳) تحریک بعدی نیمکره راست مغز برای دستیابی به حالتی از هشیاری بالا (که البته با هماهنگ‌سازی نیمکره‌های مغز تداخل دارد اما نه تا زمانی که سطح کافی از دامنه فرکانس افزایش یافته ابتدا برقرار شود تا به دستیابی به حالت خارج از بدن کمک کند).

۳۳. پتانسیل جمع‌آوری اطلاعات. پتانسیل کسب اطلاعات مرتبط با حالت خارج از بدن به نظر می‌رسد که بیشترین توجه را از نظر توسعه کاربردهای عملی برای تکنیک Gateway جلب می‌کند. متأسفانه، هر چند حالت خارج از بدن به نظر می‌رسد توسط بسیاری از افراد بدون صرف وقت یا تلاش بیش از حد قابل دستیابی باشد، اهدافی که می‌توان به آن اختصاص داد در حال حاضر محدود به این واقعیت است که هر چند افراد در آن حالت ممکن است به هر جایی در زمین یا در سایر کرات به صورت فوری سفر کنند، اما اعوجاج اطلاعات در زمینه سابق نگرانی عمده‌ای باقی می‌ماند. تا به امروز، بر اساس گفته یکی از مربیان در موسسه منرو، آزمایش‌های متعددی انجام شده است که شامل افرادی است که از یک ساحل به ساحل دیگر در حالت خارج از بدن حرکت می‌کنند تا یک سری از ده عدد تولید شده توسط کامپیوتر در یک آزمایشگاه دانشگاهی را بخوانند. اگرچه بیشتر آن‌ها توانسته‌اند بخشی از ارقام را کسب کنند که نشان دهنده حضور آگاهی‌شان است، هیچ‌کدام هرگز موفق به دریافت تمام ده عدد به طور صحیح نشده‌اند. این به نظر می‌رسد عملکردی از این واقعیت باشد که واقعیت فیزیکی در حال حاضر تنها تأثیر هولوگرافیکی نیست که فرد ممکن است در حالت خارج از بدن با آن مواجه شود. همچنین الگوهای انرژی به جا مانده از افراد یا رویدادهایی که در همان مکان فیزیکی رخ داده‌اند، اما از گذشته نه حال، وجود دارد. علاوه بر این، از آنجایی که افکار محصول الگوهای انرژی هستند و الگوهای انرژی واقعیت هستند، ممکن است که افراد در حالت خارج از بدن با اشکال فکری مواجه شوند که با واقعیت فیزیکی آمیخته و به راحتی قابل تمیز نیستند. در نهایت، همانطور که ملیسا جگر نوشته است، یک مشکل بالقوه دیگر در این حس است که هولوگرام‌ها می‌توانند به صورت پسودوسکوپی مشاهده شوند، یعنی به صورت وارونه یا معکوس به همان خوبی که می‌توانند در دیدگاه صحیح دیده شوند. برخی از اعوجا

ج‌های رخ داده ممکن است در نهایت قابل ردیابی به این دلیل باشند، زیرا در حالت خارج از بدن، فرد ممکن است الگوهای انرژی هولوگرافیکی که توسط افراد یا چیزها در واقعیت زمان-فضا تعامل دارند را به شکلی کمی معوج درک کند.

۳۴. در نظر گرفتن سیستم باورها. در سال ۱۹۶۷، الکساندرا دیوید-نیل و لاما یونگدن کتابی با عنوان آموزه‌های شفاهی مخفی در فرقه‌های بودایی تبتی نوشتند، که از آن نقل قول زیر گرفته شده است:

"جهان محسوس حرکت است، می‌گویند استادان، نه مجموعه‌ای از اشیاء در حرکت، بلکه خود حرکت است. اشیاء "در حرکت" وجود ندارند، حرکت است که اشیاء را که به نظر ما می‌رسند تشکیل می‌دهد؛ آن‌ها جز حرکت چیزی نیستند. این حرکت یک توالی مداوم و بی‌نهایت سریع از جرقه‌های انرژی است (به تبتی "تسال" یا "شوگ"). تمام اشیاء قابل درک توسط حواس ما، تمام پدیده‌ها هر نوع و هر جنبه‌ای که ممکن است به خود بگیرند، توسط یک توالی سریع از رویدادهای لحظه‌ای تشکیل شده‌اند."

توصیف کلاسیک از هولوگرام جهانی در یک سوترای هندو یافت می‌شود که می‌گوید:

"در بهشت ایندرا گفته می‌شود که شبکه‌ای از مرواریدها وجود دارد به گونه‌ای که اگر به یکی نگاه کنید، همه دیگران را در آن منعکس می‌بینید."

این نقل قول را آورده‌ام زیرا نشان می‌دهد که مفهوم جهان که حداقل برخی از فیزیکدانان اکنون به پذیرش آن می‌رسند، در جنبه‌های اساسی خود با آنچه که نخبگان دانا در تمدن‌ها و فرهنگ‌های با دستاورد بالا در جهان باستان می‌دانستند، یکسان است. مفهوم تخم جهانی، برای مثال، به خوبی برای دانشمندانی که با نوشته‌های باستانی ادیان شرقی آشنا هستند شناخته شده است. نه تنها نظریات ارائه شده در این مقاله با اصول اساسی جریان اندیشه یهودی-مسیحی مغایرت ندارد. مفهوم واقعیت قابل مشاهده به عنوان یک هولوگرام در همان حد با مفهوم کابالاه، به ویژه با تعلیمات حکمت عددی کابالاه، که ماهیت واقعیت را به عنوان یک الگوی انرژی که از طریق عملکردهای عددی و هندسی تعریف می‌شود، همسو است. به همین ترتیب، تعلیمات نوین مسیحیت، به ویژه آن‌ها که توسط متفکرانی مانند پیر تیلارد دو شاردن ارائه شده‌اند، با مفهوم تکامل آگاهی به سمت یک هدف نهایی که در آن همه انرژی‌ها به یک الگوی کامل واحد می‌رسند، همسو است.

"نکته : در این جا بند های 35 و 36 حتی در مقاله اصلی هم حذف شده است و موجود نیست "

37. جنبه انگیزشی. این یک روش گام به گام است که شامل تمرین مکرر تکنیک‌های مربوطه می‌شود، با استفاده از هر بینش جدید به عنوان وسیله‌ای برای نفوذ عمیق‌تر در جلسه تمرین بعدی. اما سرعت پیشرفت با رویکرد Gateway خیلی سریع‌تر از مدیتیشن ترانسندنتال یا سایر اشکال خودانضباطی ذهنی است و افق‌های آن به نظر خیلی گسترده‌تر می‌رسد که انضباط لازم برای تمرین آن حتی در دسترس فرد بی‌مبصر، نتیجه‌گرا، بدبین پراگماتیست جامعه ما به نظر می‌رسد. برخلاف یوگا و سایر اشکال انضباط ذهنی شرقی، Gateway نیازی به مبر بی‌نهایت و تسلیم شدن کامل فردی به سیستمی از انضباط که تمام انرژی‌های فرد را طی بیشتر عمرش جذب می‌کند، ندارد. بلکه، این حداقل نتایج را در مدت زمان نسبتاً کوتاهی تولید می‌کند به طوری که بازخورد کافی برای انگیزه و انرژی بخشیدن به فرد برای ادامه کار با آن فراهم می‌شود. در واقع، سرعتی که فرد می‌تواند انتظار پیشرفت داشته باشد کمتر به تعداد ساعات تمرین بستگی دارد و بیشتر به سرعتی که او قادر است از بینش‌های به دست آمده برای رهایی از اضطراب‌ها و تنش‌ها درون ذهن و بدن استفاده کند. این نقاط مسدود کننده انرژی به نظر موانع اصلی برای دستیابی به حالت‌های انرژی برتر و تمرکز

ذهن لازم برای پیشرفت سریع هستند. هرچه فرد در ابتدا وسواسی‌تر و مضطرب‌تر باشد، ابتدا با موانع بیشتری برای تجربه عمیق یا فوری مواجه می‌شود، اما همین که بینش‌ها شروع به آمدن می‌کنند و مسدودی‌ها شروع به حل شدن می‌کنند، راه پیش رو روشن‌تر و ارزش Gateway از وضعیت ارزیابی فکری به تجربه شخصی تغییر می‌کند.

38. نتیجه‌گیری. یک پایه عقلانی و مستدل در زمینه پارامترهای علم فیزیک برای در نظر گرفتن Gateway به عنوان یک رویکرد معقول در زمینه اهداف اساسی آن وجود دارد. بینش‌های شهودی نه تنها شخصی بلکه عملی و حرفه‌ای به نظر در حد انتظارات منطقی می‌رسند. با این حال، یک رویکرد مرحله‌ای برای ورود به تجربه Gateway در یک حالت تسریع شده به نظر می‌رسد که لازم است اگر زمان لازم برای رسیدن به حالت‌های پیشرفته آگاهی تغییر یافته می‌خواهد در محدوده‌های قابل کنترل‌تری از دیدگاه برقراری استفاده گسترده سازمانی از پتانسیل Gateway قرار گیرد. رویکرد امیدوار کننده‌ای که در مطالعه فوق پیشنهاد شده است شامل مراحل زیر است:

الف. شروع کنید با استفاده از نوارهای Hemi-Sync Gateway برای دستیابی به تمرکز مغز بهتر و هماهنگ‌سازی نیمکره‌ها.

ب. سپس اضافه کنید فرکانس‌های قوی خ

واب REM برای ایجاد سکوت مغز چپ و آرامش عمیق جسمی.

ج. ارائه پیشنهادات هیپنوتیزمی طراحی شده برای قادر ساختن فرد به ایجاد حالت خودهیپنوتیزم عمیق به صورت ارادی.

د. استفاده از پیشنهاد خودهیپنوتیزم برای دستیابی به تمرکز و انگیزه بسیار بیشتر در پیشرفت سریع از طریق تمرینات Focus 12. سپس تکرار کنید مراحل الف و ب پس از استفاده از پیشنهاد خودهیپنوتیزم که حرکت خارج از بدن رخ خواهد داد و به یاد مانده است.

و. تکرار کنید مرحله ه برای کسب توانایی در دستیابی به حالت خارج از بدن تحت کنترل آگاهانه. تغییر پیشنهاد هیپنوتیزمی برای تاکید بر توانایی کنترل آگاهانه حرکت خارج از بدن و حفظ آن حتی پس از پایان حالت خواب REM.

ز. دستیابی به اهداف Focus 15 و 21 (فرار از زمان-فضا و تعامل در ابعاد جدید) از دیدگاه حالت خارج از بدن.

ه. استفاده از روش چند تمرکزی برای حل مشکل تحریف در سفرهای جمع‌آوری اطلاعات زمینی. این رویکرد شامل استفاده از سه فرد در حالت خارج از بدن می‌شود، یکی مشاهده هدف را در اینجا، در زمان-فضا، یکی مشاهده آن در Focus 15 همانطور که به گذشته نزدیک می‌شود، و یکی مشاهده آن در Focus 21 همانطور که از آینده نزدیک می‌گذرد. اگر مراقبت شود تا سه نفر همگی با هم و در یک محیط خارج از بدن شوند، انرژی هوشیاری آن‌ها باید در نوسان همدلانه رزونانس داشته باشد. آن‌ها می‌توانند با کارایی بیشتری به همان هدف در ابعاد (ابعاد) مختلف تنظیم شوند.

آی. تشویق به دنبال کردن آگاهی کامل خود توسط تمام افراد درگیر در آزمایش‌های فوق برای افزایش بی‌طرفی در مشاهدات و تفکرات خارج از بدن و برای حذف موانع انرژی شخصی که ممکن است پیشرفت سریع را به تأخیر بیندازد. ج. آماده باشید از نظر فکری برای واکنش به دیدارهای احتمالی با اشکال انرژی غیر مادی هوشمند وقتی مرزهای زمان-فضا را رد می‌کنید.

ک. ترتیب دهید تا گروه‌هایی از افراد در حالت Focus 12 انرژی هوشیاری تغییر یافته خود را متحد کنند تا الگوهای هولوگرافیکی را دور از نقاط حساس ایجاد کنند تا از حضورهای ناخواسته خارج از بدن دفع کنند.

ل. تشویق شرکت‌کنندگان پیشرفته‌تر Gateway برای ساختن الگوهای هولوگرافیکی از دستاوردهای موفقیت‌آمیز و پیشرفت سریع برای همکاران پیشرفته‌تر خود تا به آن‌ها در پیشرفت از طریق سیستم Gateway کمک کنند.

اگر این آزمایش‌ها انجام شوند، امیدواریم که واقعاً به یک دروازه به Gateway و به قلمرو کاربرد عملی برای کل سیستم تکنیک‌هایی که آن را تشکیل می‌دهند، برسیم.

البته، در اینجا ترجمه منابع به همراه نام اصلی منابع به زبان انگلیسی آورده شده است:

منابع

1. بتتوف، ایتزاک. "Stalking the Wild Pendulum" (تعقیب پاندول وحشی).

نیویورک، ای. پی. داتن، 1977.

2. فرگوسن، مریلین. "Karl Pribram's Changing Reality" (واقعیت در حال تغییر کارل پریبرام)، رفتار انسان، می 1978.

3. گلیدمن، جان. "Einstein Against the Odds: The Great Quantum Debate" (اینشتین در برابر احتمالات: بحث بزرگ کوانتوم)، مجله دایجست علم، ژوئن 1983.

4. یاگر، ملیسا. "Monograph: "The Lamp Turn Laser" (مقاله: "چراغ تبدیل به لیزر")، علوم کاربردی، فابر، ویرجینیا، بدون تاریخ.

5.

مونرو، رابرت آ. "Journeys Out of the Body" (سفرهایی خارج از بدن).

نیویورک، دابلدی و شرکت، 1971.

6. موسسه مونرو.

7. پورس، جیل. "The Mystic Spiral" (حلزون مرموز). نیویورک، تیمز و هادسون اینک، 1980.

سانلا، لی، دکترای پزشکی، "Kundalini-Psychosis or Transcendence" (کوندالینی-روانپریشی یا ترانسندنس). هنری اس. داکین، 1976.

سان فرانسیسکو،

8. استون، پت. "Altered States of Consciousness" (حالات تغییر یافته آگاهی)، خبر مادر زمین، مارس/آوریل 1983.

9. تارت، چارلز تی. "Altered States of Consciousness" (حالات تغییر یافته آگاهی).

نیویورک، وایلی، 1969.